

اهل زبان و ادبیات علی محمد حق شناس را به خوبی می‌شناسند. وی از برجستگان زبان‌شناسی ایران است و در راه اعتلای ادبیات معاصر ایران قدم‌های فراوانی برداشته است. او علاوه بر زبان‌شناس، شاعر، منتقد و مترجم بودن، همواره در تدریس و راهنمایی دانشجویان و نوقلمان کوشیده است. درباره زندگی و آثارش نشستی با حق شناس تشکیل داده‌ایم که دکتر هرمز میلانیان، دکتر کورش صفوی، دکتر حسین سامعی، دکتر مسعود جعفری و شهرام رفیع‌زاده همراهی‌مان کرده‌اند. حاصل این نشست پیش روی شماست.

□ محمدخانی: آقای دکتر حق شناس ضمن تشکر از حضور جنابعالی و دیگر دوستان از شما می‌خواهم تا ابتدا درباره زندگی و تحصیلات خود مطالبی بفرمایید؟

■ حق شناس: راستش را بخواهید زندگی من چندان شنیدنی نیست، چون چیزی برای گفتن در آن وجود ندارد. زندگی یک دانشگاهی، یک معلم، در واقع شکل گرفته از مجموعه جشن‌هایی است که نرفته، مهمانی‌هایی که نپذیرفته، سفرهایی که نکرده، سینماهایی که نرفته و جاهایی که ندیده و... و در عوض پر است از کتابهایی که خوانده و کاغذهایی که سیاه کرده و کتابهایی که ترجمه کرده یا نوشته و جز اینها. یک زندگی معمولی که تنها صرف کتاب خواندن و بازخواندن و گاه نوشتن شده است. شاید جالبتر از زندگی شخصی من روزگاری باشد که این زندگی در آن جریان داشته است. روزگار ما روزگار جالبی بود و از بسیاری جهات قابل تأمل و در خور بحث و بررسی. به هر حال امتثال امر می‌کنم و به اجمال عرض می‌کنم که در جهرم به دنیا آمدم، در ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۱۹؛ در یک خانواده بازاری، کشاورز و مذهبی. پدرم تاجر بود و مادرم از خانواده‌های باغدار جهرم بود و عموهایم عمدتاً روحانی و اهل علم بودند. در تکوین شخصیت من بیش از همه یکی از عموهایم مؤثر بود: آقا سید ابراهیم حق شناس (اتفاقاً همین کتاب زبان بلوم فیلد که تازه از چاپ درآمده به او تقدیم شده است). تأثیر او در زندگی من تا حدی است که به جرئت می‌توانم بگویم هر چه دارم اگر خوب است از اوست. روحانی بود، به معنی واقعی کلمه، انسانی استثنایی بود، در علوم دینی سرآمد اقران بود، سعه صدر داشت با ذهنی باز و آماده پذیرش افکار نو. کتابهایی را که من می‌خریدم همه را می‌خواند، خواه رمان و داستان، خواه کتب مربوط به علوم جدید. شاعر بود، عربی خوب می‌دانست، به عربی شعر می‌گفت، به فارسی هم همین‌طور. مهم‌تر از همه اینها انسان بسیار بسیار لطیفی بود، لطیف، شفاف، باانصاف، بخشنده و بخشاینده و من اگر در زندگی خود سمت و سوی درستی را دنبال کرده‌ام اینهمه از برکت راهنمایی‌های او بوده است. اگر او در زندگی من نبود، حالا من حتماً چیز دیگری بودم.

باری، گفتم در جهرم به دنیا آمدم و تحصیلاتم را تا پایان سیکل اول در جهرم گذراندم یعنی تا کلاس نهم. می‌دانید که در آن زمان دوران تحصیلات متشکل از شش سال دوره ابتدایی بود و دو سیکل سه ساله و من، به هر حال، سیکل اول را در جهرم گذراندم. بعد به شیراز رفتم و در آنجا دیپلم ادبی گرفتم. علت اینکه در جهرم نماندم همان شوق ادامه تحصیل در رشته ادبی بود. جهرم رشته ادبی نداشت و من می‌خواستم هر طور شده همین رشته را بخوانم. جالب است که خانواده‌ام، به خصوص پدرم، مصر بودند که نباید ادبیات بخوانم. می‌گفتند اگر ادبیات بخوانم، شاعر می‌شوم، دیوانه می‌شوم و مردم را هم دیوانه می‌کنم! خوب! مردم را دیوانه نکردم؛ خودم هم ظاهراً بودم، دیگر شدن نداشت.

باری، مجبورم کردند در جهرم بمانم و رشته طبیعی را دنبال کنم. من هم ماندم. اما لاجبازانه از درس خواندن سرپیچیدم و سرانجام هم با معدل «غ» در سال چهارم طبیعی مردود شدم. این هم گواه دیوانه بودن من. پدر که عمق دیوانگی مرا تا بدین حد دید، سال بعد مرا به شیراز فرستاد. در آنجا دیپلم ادبی گرفتم. در دبیرستان ملی نمازی. در آنجا دو سه تا معلم بسیار خوب داشتیم که همگی در شخصیت من واقعاً تأثیر مثبت و ماندگار گذاشتند، از آن جمله یکی اسناد واجد بود و دیگری سیسختی و این دومی آدمی بسیار پرشور و شوق بود و بسیار شور و شوق آفرین، با بهره‌ای خوش از علم و دانش و معرفت. دبیر ادبیات ما بود و ما را بیش از آنکه درس بدهد می‌پروراند. هنوز هم هستند و امید که سایه او همیشه بر سر ما شاگردان او گسترده باشد.

بعد به تهران آمدم، گمانم سال ۱۳۳۹ بود، و در چند کنکور شرکت کردم. در آن موقع کنکور هر دانشکده جداگانه برگزار می‌شد و من علاوه بر کنکور دانشسرای عالی تهران - دانشگاه تربیت معلم امروزی - به اصرار برادرم که پزشکی می‌خواند در کنکور حقوق و در کنکور جامعه‌شناسی هم شرکت کردم. در هر سه هم قبول شدم. آخر آن سال‌ها کنکورها آسان بودند. مثل حالا نبود، که! در کنکور دانشسرای عالی شاگرد اول شدم و در حقوق هم نمره خوبی آوردم. خوب یادم است که شب اعلام نتایج دانشسرای عالی در حول و حوش لاله‌زار و

اسلامبول و نادری و فردوسی بودم. تفریحگاه شبانه آن ایام همان جاها بود، کتابخانه‌ای هم در آنجا بود به نام دانش که به گمانم در سعدی شمالی بود. باری، جلو بساط یک روزنامه‌فروشی بود که عنوان یکی از روزنامه‌های عصر به چشم خورد. با خطی جلی نوشته بود: نمره شاگرد اول رشته ادبیات فلان قدر از نمره شاگرد اول رشته ریاضی و علوم بیشتر است. با دیدن آن عنوان چنان حسرتی به دل من روستایی دنیا ندیده نشست که نگو. پیش خود می‌گفتم چه خوب که آدم هم قبول بشود و هم شاگرد اول. چه آدم خوشبختی باید باشد این آدم! اندکی بعد حیرت‌زده دیدم آن آدم خوشبخت که من او را نمی‌شناختم - و هنوز هم نمی‌شناسم - خود ناچیزم بودم. باز برادرم به چانه افتاد که حالا که رشته ادبیات فارسی را انتخاب کرده‌ای، الا و بلا حقوق را هم باید بخوانی تا لااقل بتوانی نان و نوایی برای خودت دست و پا کنی. پزشکی که نخواندی و حرف پدر را که نپذیرفتی، لااقل حقوق بخوان. هفت روزی به اجبار به دانشکده حقوق رفتم. در آن هفت روز دنیا برایم تیره شده بود. انگار خورشید را از پشت شیشه دودی می‌دیدم. بعد با اصرار از برادرم خواستم که مرا معاف بدارد و اجازه بدهد ادبیات بخوانم. البته این هم داستانی دارد که دیگر نمی‌گویم. ماحصل داستان این بود که من کسی نیستم که به امید «نان و نوا» بتوانم دست به هر کاری بزنم. داستان را که شنید گفت راست می‌گوینی. تو آدم نمی‌شوی. بهتر است همان زبان و ادبیات فارسی بخوانی تا از گرسنگی بمیری! (جالب است، نیست! تلقی ما را نسبت به رشته‌های ادبی خوب نشان می‌دهد!) و گفت که حالا که لحن کرده‌ای پس بهتر است به دانشسرای عالی بروی تا لااقل حقوق معلمی به دستت برسد.

سه سال در دانشسرای عالی بودم و به اخذ لیسانس زبان و ادبیات فارسی نائل آمدم و شاگرد اول شدم و مرا به خارج فرستادند و این در سال ۴۴ بود. البته در سال تحصیلی ۴۴ - ۴۳، پس از اخذ درجه لیسانس، یک سالی در دبیرستان حکیم نظامی قم دبیری کردم.

□ محمدخانی: آقای دکتر در دوره دانشسرای عالی

گفت و گو با علی محمد حق شناس

سرم در زبان‌شناسی است اما

استادان شما چه کسانی بودند؟ و از کدام یک بیشتر بهره گرفتید؟

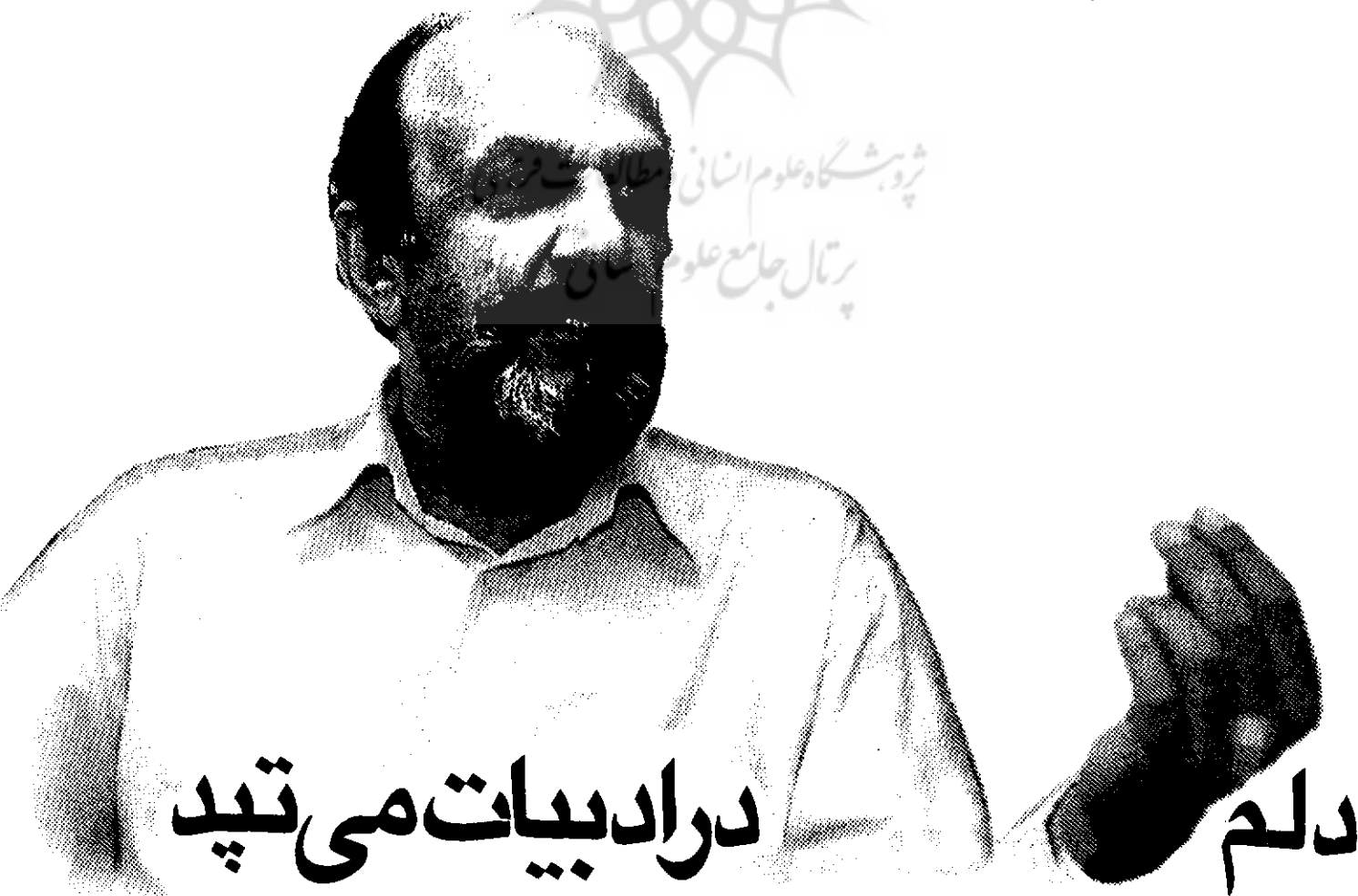
■ **حق شناس:** از استادان ما در آن دوره، یکی مرحوم ذبیح‌الله صفا بود، دیگری مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر، سوم مرحوم سید ضیاءالدین سجادی، چهارم مرحوم قاسم تویسرکانی، پنجم استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور، ششم مرحوم محمد جعفر محبوب که الحق از جمله استادانی بود که فراموش کردنشان محال است. از جمله کسانی که بهره بسیار از محضرشان گرفتم یکی استاد فروزانفر بود. آدم وقتی آن بزرگوار را می‌دید دیگر فراموش نمی‌کرد، حالا ممکن بود دوستش داشته باشی یا نداشته باشی. در هر حال، انسان را حیرت‌زده می‌کرد. استاد محبوب هم همین‌طور بود، اما به گونه‌ای دیگر. او هم در من بسیار اثر گذاشت. استاد تویسرکانی، فردی بسیار دقیق، بسیار منضبط و منظم بود. استاد عربی ما بود، همه کارها را چنان به دقت و سر وقت انجام می‌داد که آدم حیرت می‌کرد. او به ما درس انضباط، درس سروقت آمدن و سروقت رفتن و دقت به خرج دادن آموخت. از استاد محبوب درس صفا و یک‌رنگی و همدلی و پاک‌دلی آموختیم و درس گستره طبع و بی‌نیازی، گذشته از آن که حافظه و عمق معلومات او نیز ما را شگفت‌زده می‌کرد. کلاس او بسیار مغتنم بود. مرحوم صفا بیشتر کتاب تاریخ ادبیات خود را تدریس می‌کردند. استاد فروزانفر شخصیتی هزار پهلو و ذوق‌نور بود. از جهات بسیار آدم را شگفت‌زده می‌کرد. حافظه‌اش حیرت‌انگیز بود. هنوز خاطره اولین بار که به کلاس آمد در ذهنم هست. با هیبت تمام پشت میز نشست،

آرنج‌ها را روی میز گذاشت، ساعد روی ساعد. به اطراف نگاهی کرد و رو به نزدیکترین دانشجو به خود کرد و پرسید فرزند اسم تو چیست؟ دانشجو اسم خود را گفت. استاد اسم پهلو دستی او را پرسید و همین‌طور اسامی همه را یکی‌یکی پرسید و ما سی تن بودیم. بعد هم شروع به درس دادن کرد. در آخر هم کتاب حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر را برای هفته بعد تعیین کرد و گفت: هفته آینده درباره این کتاب صحبت می‌کنیم. هفته بعد با همان هیبت آمد و همان‌طور پشت میز نشست. آنگاه به اطراف نگاهی انداخت و گفت: اتابکی تو هفته گذشته اینجا نشسته بودی، چرا به آنجا رفته‌ای؟ حق شناس تو اینجا بودی چرا آنجا نشسته‌ای؟ استاد در واقع، همه افراد را با دقت تمام و به ترتیب نشستشان در کنار هم از حفظ داشت. این به لحاظ حافظه او، به لحاظ شوخ طبعی نیز همه می‌دانیم که استاد شهره بود. بد نیست یکی دو مورد را نمونه‌وار در اینجا بیاورم: همان دوستان اتابکی - که یادش خیر! - همیشه دیر به کلاس می‌آمد. کارمند بانک بود و مجبور بود کارهای بانک را اول راست و ریس کند و بعد به کلاس بیاید. این بود که معمولاً دیر می‌کرد. استاد هم هر بار نگاهی به او می‌کرد و می‌گفت: اتابکی دیر آمدی. اتابکی هم شرم‌زده عذری می‌خواست و می‌رفت و می‌نشست. اتفاقاً یک روز اتابکی زودتر از استاد آمده بود. استاد که وارد شد، اتابکی گفت: استاد دیر آمدید! فروزانفر نگاهی به او انداخت، سکوتی کرد و آنگاه گفت: فرزند ما ابوالوقتیم! تو این الوقتی!

□ میلانیان: حال که سخن از شوخ طبعی استاد

فروزانفر شد من نیز خاطره‌ای می‌گویم. ایشان به خود من لقبی دادند. هر کسی در آن موقع افتخار می‌کرد که شاگرد استاد فروزانفر باشد. اما منزل من در امیریه بود و تا رسیدن به بهارستان باید سه تا خط عوض می‌کردم. کلاس هم ساعت ۸ صبح شروع می‌شد، در نتیجه هیچ وقت سر کلاس ایشان نمی‌رسیدم. یک روز تصمیم گرفتم هر طور شده سر کلاس حاضر شوم. برف شدیدی باریده بود، پالتو و شال گردن پوشیدم و راه افتادم. وقتی رسیدم یک ربع از وقت کلاس گذشته بود. کلاس هم ساکت بود و فقط صدای استاد فروزانفر می‌آمد. مردد بودم که وارد کلاس بشوم یا نشوم. در زدم و اجازه گرفتم. ایشان گفتند: بفرماید. سالن کلاس دراز و باریک بود و دوردیف نیمکت چیده بودند. ته کلاس جایی خالی بود، رفتم بنشینم و در حین رفتن برف‌ها را می‌تکاندم، ناگهان دیدم همه کلاس و خود استاد به من نگاه می‌کنند. ایشان گفتند اسمت چیست؟ گفتم: میلانیان. استاد گفتند: بفرماید بنشینید آقای «بی میلانیان».

■ **حق شناس:** از روز برفی گفتید. یک روز هوا برفی بود و استاد نیامدند. ما واقعاً به کلاس ایشان علاقه داشتیم. هفته بعد که آمدند پرسیدیم: استاد هفته گذشته تشریف نیاوردید، ان شاء الله که خیر بوده و حالتان خوب بوده باشد. استاد گفتند: از خواب بیدار شدم، دیدم حالم بهتر از آن است که با شما بگذرانم و نیامدم. اما وقتی سر حال بودند و درباره مطالبی سخن می‌گفتند، انصافاً داد سخن می‌دادند و حق مطلب را از هر جهت ادا می‌کردند. یک روز درباره عشق سخن می‌گفتند، از پیش تعیین کرده بودند که باب عشق و جوانی را در



گلستان و بوستان سعدی بخوانیم. آن روز چنان شوری در مجلس افکندند که لااقل من هنوز گرم آن شورم یک روز دیگر دربارهٔ آلات موسیقی در شعر فارسی سخن می‌گفتند. چنان از انواع آلات موسیقی و اجزای آنها و طرز کوک کردن هر یک و مقام استفاده بهینه از آنها صحبت کردند که ما حیرت کردیم؟

□ **محمدخانی:** آقای دکتر هم دوره‌های شما چه کسانی بودند؟

□ **حق‌شناس:** از کسانی که هم دوره ما بودند یکی دکتر عبدالعبود انصاری بود که بعداً در آمریکا جامعه‌شناسی خواند و اکنون هم در دانشگاه واشنگتن تدریس می‌کند. دیگری سرکار خانم دکتر ثریا مکنون بود که حالا استاد دانشگاه تهران است. دیگران به اطراف پراکنده شدند اما از افرادی که یک دوره پیشتر از ما بودند و من با آنان محشور شدم، می‌توانم از دکتر باطنی یاد کنم و از دکتر حقدان و اسماعیل خوبی و منوچهر آتشی و نعمتی که منوچهر آتشی خیلی به او دلبسته بود، و از عباس پاشایی. یکی چند تن داستان‌نویس خوب هم داشتیم که آثارشان با تأخیری سی ساله همین اواخر چاپ شد و مورد استقبال قرار گرفت؛ مثل بیژن نجدی و پوروین محسنی آزاد. اشخاص دیگری هم بودند که متأسفانه نامشان را به خاطر ندارم. شرمندهم که فراموش کردم از یکی از استادان بسیار ارجمند و بسیار پرمایه‌ام هم به جای خود نام ببرم و او استاد دکتر حسین خطیبی بود. کلاس ایشان به راستی بسیار پربرای و پرثمر بود. سایه‌شان بردوام یاد!

□ **سامعی:** آقای دکتر شما به انتخاب‌های خود دربارهٔ دانشگاه و رشته تحصیلی اشاره کردید، آن موقع دانشکدهٔ ادبیات در دانشگاه تهران تشکیل شده بود، چرا دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران را انتخاب نکردید؟ این سؤال را برای این می‌پرسم که به احتمال زیاد اگر در آن تاریخ گروه ادبیات تشکیل شده بود گرایش‌های مختلفی را در دانشجویان این گروه‌های ادبیات فارسی در مؤسسات مختلف می‌توانستند ایجاد کنند. دانشسرای عالی به طور سنتی ابتدا تقریباً دبیر می‌پروراند، در حالیکه کسانی که در دانشگاه تهران در دانشکدهٔ ادبیات بودند کمتر برای چنین شغلی تربیت می‌شدند و بیشتر برای ورود به مباحث ادبی آماده می‌شدند. آیا شما تعمداً داشتید که دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران را انتخاب نکتید؟

□ **حق‌شناس:** راستش، یادم نیست که آیا در کنکور دانشگاه تهران برای رشتهٔ ادبیات هم شرکت کردم یا نه. ممکن است شرکت کرده باشم و قبول هم شده باشم. چون دانش آموز درسخوان و سربراهی بودم و در حد قبول شدن در کنکور معلومات داشتم. اما همانطور که عرض کردم برادرم اصرار داشت که حالا که می‌خواهی زندگی خودت را خراب کنی و ادبیات فارسی بخوانی، لااقل به دانشسرای عالی برو تا امید معلم شدن و نان

معلمی خوردن برایت وجود داشته باشد! ضمناً در آن دوران شرکت نفت به شاگرد اول‌های کنکور ۲۰۰ تومان در ماه کمک هزینه می‌داد و این مبلغ زیادی بود. دانشجویان آن زمان معمولاً با ماهی حدود ۸۰ تومان زندگی می‌کردند. آن ۲۰۰ تومان هم به هر حال جاذبه‌ای داشت. به تعبیری، ملاحظات اقتصادی هم در انتخاب من اثر داشت.

□ **رفیع‌زاده:** آقای دکتر آیا در آن دوره شعر هم می‌گفتید و آیا آثارتان چاپ می‌شد یا نه؟

□ **حق‌شناس:** من از اوان کودکی مرتکب شعر گفتن شدم. مشوق من در این زمینه عمویم آقا سیدابراهیم حق‌شناس بود. ایشان شعرهای مرا می‌خواند. با هم مشاعره می‌کردیم، مرا تشویق می‌کرد، شعرهایم را تصحیح می‌کرد، برایم جایزه می‌خرید از جمله دیوان حافظ، کلیات سعدی، دیوان پروین اعتصامی. در واقع از سال سوم یا چهارم ابتدایی شعر می‌گفتم.

طی مدتی که در شیراز بودم شعرهایم کم‌کم به مرتبه‌ای رسید که قابل طرح در حلقهٔ محدود دوستانم باشد و وقتی به دانشسرای عالی رسیدم شعرهایم آن‌قدر پخته شده بود که بتوان در مجالس خودمانی خواندشان. یادم هست کتاب حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر، که گفتم به توصیهٔ استاد فروزانفر خواندیم، در من اثری فوق‌العاده گذاشت. از این‌رو گزارشی که باید در آن باره به استاد عرضه می‌کردم خواسته و ناخواسته به صورت شعر درآمد. شعر را پیش از کلاس برای دوستان خواندم، استاد که آمد دوستان ایشان را در جریان گذاشتند؛ استاد امر فرمودند که شعر را در کلاس بخوانم و خواندم.

گر به پای دل سری می‌داشتم

بر سر خود افسری می‌داشتم

گر نمی‌بودم عنان در دست نفس

رسم و راه دیگری می‌داشتم

چون صدف در سینهٔ خاموش خویش

از حقیقت گوهری می‌داشتم...

تا آخر. استاد لطف فرمودند و یکی چند جا به به و آفرینی حوالتم کردند. از جمله وقتی به این بیت رسیدم که:

مرد نحوی مُرد همین محوم کنید

کاشکی تلقین گری می‌داشتم

شعر که تمام شد، استاد فروزانفر، گفتند: صلهٔ شعر تو، فرزند، دکتری ادبیات است. برو پیش دکتر صفا که در آن وقت رئیس دانشکدهٔ ادبیات بود و در دورهٔ دکتری شرکت کن. غرض اینکه تا به دانشسرا برسم شعرم در این مایه و در این حدود بود. اما از اواخر دورهٔ لیسانس و اوائل دورهٔ دکتری اندک‌اندک پا به وادی شعر جدید گذاشتم و رفته‌رفته در اینجا مستقر شدم، البته در همان حدی که اسم مرا می‌شود شاعر گذاشت و اسم چیزهایی را هم که می‌نویسم می‌توان شعر گذاشت.

□ **محمدخانی:** آقای دکتر لطفاً از چگونگی عزیمت خود به انگلیس صحبت کنید و از استادانی که در آنجا داشتید؟

□ **حق‌شناس:** مرا به انگلیس فرستادند که روانشناسی بخوانم. البته به انتخاب خودم بود، چون به روانشناسی خیلی علاقه داشتم. در ایران آن روزگار روانشناسی خیلی باب بود. نقد آثاری هم که چاپ می‌شد، مثل آثار سارتر، کامو، یالزاک و تورگنیف و جز آن عمدتاً نقد روانشناسانه بود. همین چیزها مرا به نحوی به روانشناسی علاقه‌مند کرد. من هم به انگلیس رفتم تا روانشناسی بخوانم، ولی در آنجا از گروه زبانشناسی سردا آوردم. مثل الکنی که رفت کشمش بخرد و در ادای لفظ «کشمش» درماند و ناگزیر ماست خرید. زبانشناسی را در دانشگاه لندن خواندم، در SOAS، همان مدرسهٔ مطالعات آفریقایی و آسیایی که در حقیقت مرکز زبانشناسی فرث بود که به مکتب زبانشناسی انگلیسی هم موسوم است.

□ **میلانیان:** آقای دکتر لطفاً فرث (Frith) را معرفی کنید؟

□ **حق‌شناس:** فرث بنیانگذار رشتهٔ زبانشناسی، لااقل، در انگلستان است. نخستین استاد صاحب کرسی زبانشناسی بود و مؤسس مکتبی که به مکتب لندن یا مکتب فرث مشهور است. همین مکتب است که مایکل هلیدی آن را بسط و گسترش داد و به اوج رساند و اکنون هم‌تراز مکتب چومسکی است. شخص فرث را من ندیدم. در دورهٔ ما او از جهان رفته بود. ظاهراً آدم بسیار پرشور و حرارت و شوق‌انگیزی بوده که در شاگردانش نفوذ و تأثیری عظیم داشته است و شاگردان او از جمله، پروفیسور روبینز، پروفیسور یوجینی هندرسن، پروفیسور کارنگان و استاد راهنمای من خانم ناتالی واترسون بودند. در محضر همین شاگردان فرث بود که من زبانشناسی آموختم. همینطور مایکل هلیدی، جان لاینز، پروفیسور میچل و آلن نیز از شاگردان او بودند. ولی اینان دیگر در دانشگاه لندن نبودند. لذا محضر آنان را من درک نکردم. مکتبی که فرث به وجود آورده و من نیز در آن مکتب پرورده شدم در شمار مکتب‌های نقشگرا است و خود به مکتب زبانشناسی «چند نظامی» (poly systemic) هم معروف است. طبق این نظریه کار زبان ارسال پیام و انتقال «معنی» است، به تعبیری دیگر، زبان، در واقع، حکم معماری معنی را دارد و ما به کمک زبان می‌کوشیم تا معنایی را که در ذهن داریم به صورت ساختاری محسوس و عینی درآوریم؛ ساختاری که یا صوتی است یا نوشتاری؛ تا از آن طریق معنای مزبور را به دیگران انتقال دهیم.

□ **محمدخانی:** این دوره تا چه سالی طول کشید؟ در آنجا ظاهراً یکی از هم‌دوره‌های شما در مدرسهٔ مطالعات آسیایی و آفریقایی دکتر حمید عنایت بود؟

□ **حق‌شناس:** راستش، من در طول زندگی همیشه وضع کسی را داشته‌ام که اندکی پس از برچیده شدن

سفره به مجلس مهمانی رسیده است. در مورد دکتر عنایت هم همین احساس را دارم. وقتی من به SOAS رسیدم، او از آنجا رفته بود. دکترای خود را از SOAS گرفته بود و به تونس رفته بود و در آنجا به تدریس پرداخته بود. بعد هم به تهران آمده بود. من تنها در مسافرت‌هایی که بعداً از تهران به انگلیس داشت و از طریق دوستان مشترکی که داشتیم با او آشنا شدم. بعدها هم در جلسات دوستانه‌ای که در تهران بعد از بازگشت من تشکیل می‌شد او را می‌دیدم. انسان بی‌نظیری بود. متین، مهربان، پذیرا و تا بخواهی خوش‌سخن با خنده‌هایی مختص خودش؛ تمی شد او را دید و دوست نداشت. در همه‌ما، معاشران او، تأثیری ماندگار و مثبت داشت. در ما احساسی از درستی آمیخته به احترام برمی‌انگیخت. کسی از هم‌دوره‌های او را سراغ ندارم که از او جز به نیکی و با عشق و عطوفت یاد کند. حکم محوری را داشت که هر جا بود، همگان را دور خود متمرکز می‌کرد. البته من همان طور که اشاره کردم، هم‌دوره او در دوران تحصیل نبودم. وقتی من به لندن رفتم ایشان به تونس و بعد هم به ایران رفته بود. نقل او را نخستین بار از دکتر محمدعلی کاتوزیان شنیدم که با او بیشتر حشر و نشر داشتم. دکتر کاتوزیان را دوستانش همایون می‌خواندند. یکی دو سالی زیاد همدیگر را می‌دیدیم. گاه تا صبح می‌نشستیم و گپ می‌زدیم. دریایی از معلومات و دنیایی از لطف و صفا بود. یادش خیر! سایه‌اش بردوام. و قلم شیوایش در کارا

□ **محمدخانی:** آقای دکتر شما در چه سالی به ایران بازگشتید؟

□ **حق‌شناس:** سال ۱۳۵۲. مهرماه یا شهریور ماه بود که به ایران برگشتم. هشت سال آنجا بودم. چهار سال به عنوان دانشجوی بورسیه دولت و چهار سال دیگر هم به عنوان دانشجوی لجبازی که با چنگ و دندان تلاش می‌کرد تا بماند و تحصیلاتش را به پایان برساند. و ماندم، کار می‌کردم و درس می‌خواندم. ترجمه می‌کردم، در مغازه‌ها و رستوران‌ها کار می‌کردم، فارسی درس می‌دادم و درس را دنبال می‌کردم. البته یکی دو سالی که بدین منوال و با مشقت گذشت استاد راهنمایم، خانم واترسون، نامه‌ای به سرپرستی امور دانشجویان در سفارت ایران نوشت، که ترتیبی دهند تا وضع اقتصادی من سامانی بگیرد. البته قبلاً پیشنهاد کرده بود که از دانشگاه لندن بورس بگیرم ولی من موافقت نکرده بودم. می‌پنداشتم اگر بورس از دانشگاه بگیرم، متعهد خواهیم شد که همانجا بمانم و در ازاء آن کار کنم؛ که بعدها فهمیدم پندار غلطی بوده؛ چون مرحوم توحیدی هم بورس از دانشگاه می‌گرفت بعد هم به آلمان رفت. به هر حال بورسیه دانشگاه لندن نشدم. در پی این امتناع بود که استادم به سرپرستی امور دانشجویان در سفارت ایران نامه نوشت کپی نامه را هم به خود من داد. لحنی تند و ملامت‌آمیز داشت که آیا حق‌شناس را به جرم شاگرد ممتاز بودن تبعید کرده‌اید یا فرستاده‌ایدش که درس بخواند؟ بعد توضیح داده بود که

من دانشجوی خوبی هستم و به نکته‌هایی رسیده‌ام که خوب است دنبال شوند و افزوده بود که به دوره دکتری ارتقاء یافته‌ام و خوب است که حمایت شوم. سرپرست امور دانشجویان سفارت در آن زمان مرحوم علی‌اصغر امامی بود. مردی، پاکدل و مردم‌دوست بود. آقای امامی هم سرپرستی بخش فارسی کتابخانه کنزینگتون را به من سپرد. چهار – پنج قفسه کتاب بود که سفارت به کتابخانه هدیه کرده بود. هزینه استخدام یک مأمور فارسی زبان هم می‌داد و همین هزینه بود که شد هزینه تحصیلی من.

□ **رفیع‌زاده:** پایان‌نامه دکترای شما در چه زمینه‌ای بود؟

□ **حق‌شناس:** عمدتاً در زمینه آواشناسی و نظام صوتی زبان فارسی بود و در چهارچوب همان نظریه چند نظامی فرث. ولی نکند می‌خواهید بدانید در آن ایام با دلبستگی‌هاییم در زمینه ادبیات چه می‌کردم؟ اگر منظور این است، باید بگویم که من از نطفه‌ای که به انگلستان رفتم با همان لجاجت و پافشاری که بعد از کلاس نهم و پس از گرفتن دیپلم نشان داده بودم، کار مطالعات ادبی را دنبال کردم. خیلی زود شروع کردم به خواندن آثار و نظریه‌های ادبی به زبان انگلیسی و خیلی زود پایم به مجامع ادبی باز شد. انواع مجلات ادبی انگلیسی را هم می‌گرفتم و می‌خواندم. با چهره‌ها و موج‌های ادبی هم چندان ناآشنا نبودم. بیشتر از همه نوارها و صفحه‌های شعر شاعران را می‌گرفتم. هنوز هم آن صفحه‌ها و نوارها را دارم، از مجموعه آثار شکسپیر گرفته تا آثار تی. اس. الیوت، بیتس، دیلون توماس و دیگران. همه را تا پول و پله‌ای به دستم می‌رسید می‌گرفتم و گوش می‌دادم. البته گاه می‌شد که هیچ نمی‌فهمیدم شعر درباره چیست. اما به هر حال گوش می‌دادم، دوباره و دوباره. بعضی شعرها را بدون اینکه بدانم درباره چیست حفظ می‌شدم، تا کی و به کمک چه کسی به مفهوم آن پی ببرم. رمان هم زیاد می‌خواندم. بسیاری از رمان‌هایی که به فارسی خوانده بودم، دوباره به انگلیسی خواندم و اغلب حیرت می‌کردم از اینکه می‌دیدم میان روایت فارسی یک رمان و روایت انگلیسی آن چه تفاوت عظیمی وجود دارد. همین نکته سبب شد ایمانم از ترجمه‌های فارسی سلب شود و به بازخوانی آثار به فارسی خوانده بپردازم. تقریباً تمام آثار کامو و سارتر را بازخوانی کردم. باری همین تلاش‌های ادبی سبب شد که به هنگام بازگشت به ایران اندک مایه‌ای نیز از ادبیات، نظریه‌های ادبی و شناخت ادبی با خود بیاورم.

□ **میلانیان:** آیا در این سالها ازدواج کرده بودید؟

□ **حق‌شناس:** در سال ۱۹۶۸، در ۲۸ سالگی ازدواج کردم؛ یعنی در اوج سال‌هایی از زندگی که خطر ازدواج بیش از سال‌های دیگر متوجه انسان می‌شود. من سال‌های بین ۲۵ و ۲۵ را سال‌های ناگزیری از ازدواج می‌دانم؛ مثل سال‌های ۵۵ تا ۶۵ که می‌گویند خطر

سکته دور سر آدم چرخ می‌زند.

□ **رفیع‌زاده:** رابطه مجامع دانشگاهی آنجا با ادبیات معاصر چگونه بود؟

□ **حق‌شناس:** رابطه‌ای سالم، تنگاتنگ و مسؤولانه. بررسی‌های ادبی – به اصطلاح – رسمی و دانشگاهی یا آنچه به عنوان جریان‌های ادبی در جامعه انگلیسی زبان ساری و جاری بود نه بیگانه بود، نه بی‌توجه. این دو با هم رابطه تنگاتنگی داشتند. این گونه نبود و حالا هم نیست که این دوازدهم فاصله داشته باشند یا فرضاً دانشگاه به جریان‌های ادبی رایج در جامعه پشت کند یا آنهمه را بی‌ارزش بینگارد. این دودر حقیقت دو روی یک سکه را می‌ساختند و می‌سازند. از یک طرف، بسیاری از شاعران بزرگ به دانشگاه دعوت می‌شوند تا در آنجا تدریس کنند. از طرف دیگر بسیاری از محققان دانشگاهی کارهای همان شاعران را مطالعه می‌کنند و به معرفی آن‌ها می‌پردازند. به عنوان نمونه لی‌ویز را در نظر بگیرید که در مقام استاد دانشگاه کمبریج برای نخستین بار به شناساندن و دفاع از ازراپاوند، تی. اس. الیوت و جان هاپکینز همت گماشت. کتاب او به نام *New Bearings in English Poetry* (جریان‌های جدید در شعر انگلیسی) سبب شد جامعه انگلیسی زبان این سه شاعر را، که تا آن زمان در زمره مغلق بافان یاوه‌گو به شمار می‌آمدند، جدی بگیرد. در حقیقت این سه شاعر بزرگ قبول عام و شهرت جهانی‌شان را مدیون لی‌ویزند. تازه این یک استثنا نیست، تعداد زیادی از شاعران دیگر هم به همت دانشگاهیان شناخته شدند. شمار شاعرانی هم که دعوت می‌شدند تا در دانشگاه‌هایی مثل آکسفورد یا لندن دوره‌ای را تدریس کنند، به هیچ روی کم نیست، مثل همین شیموس هینی که بارها به کمبریج، آکسفورد، ترینیتی کالج و دیگر دانشگاه‌ها دعوت شده و به تدریس آثار و نظریه‌های ادبی پرداخته است.

□ **میلانیان:** نکته‌ای که دکتر به آن اشاره کردند کاملاً درست است. ولی در این مورد تفاوت مهمی میان ایران و انگلستان به نظر می‌رسد، شاعرانی که در دانشگاه‌های انگلیس موفق بودند آنچنان استقبال مردمی از آنان نمی‌شد، در صورتی که شعرای ایرانی – همه چهره‌ها – از همان آغاز شناخته شده بودند مثل شاملو، اخوان، فرخزاد و دیگران که مورد پسند همگان بودند. گویا اینکه در آغاز کار در دانشگاه‌ها به آنان توجهی نمی‌شد. اما در انگلیس وضعیت معکوس بود.

□ **جعفری:** آقای دکتر لطفاً اگر مایلید درباره چگونگی ازدواج خود توضیح دهید؟

□ **حق‌شناس:** ازدواج در دنیای جدید چیزی است که ناگاهان بر سر آدمی فرود می‌آید. این نکته هم در مورد زنان و هم در مورد مردان صادق است. در دنیای جدید ازدواج غالباً در جاهایی یک مرتبه رخ می‌دهد که شخص انتظارش را ندارد. در جهان قدیم و در

فرهنگ‌های سنتی، خانواده‌ها مسؤول ازدواج فرزندان‌شان بودند، پس برای آن نقشه می‌کشیدند و آن را از پیش برنامه‌ریزی می‌کردند. خانواده‌ها، مثلاً وقتی پسرشان بزرگ می‌شد آستین بالا می‌زدند و برایش زن می‌گرفتند. عشق و محبت در آن جوامع غالباً پدیده‌هایی پسینی بود. یعنی بعد از ازدواج و به مرور زمان در دل‌ها پدید می‌آمد؛ یا گاهی هم نمی‌آمد. ولی زندگی در هر حال ادامه می‌یافت. در جهان جدید ازدواج هم مثل همین تعیین رشته‌بنده است که رفته رفته روانشناسی بخوانم، زیان‌شناس برگشتم. دست اتفاق شرایط و اوضاع را بر هم زد. در مورد ازدواج هم همین طور. آن هم حاصل اتفاق و شرایط و اوضاع خاص من بود. انگلستان جامعه‌ای باز است و در آن امکان ارتباط بین زن و مرد و دختر و پسر در سطوح دانشگاهی، در محله‌ها و در کتابخانه‌ها و در سایر جاها زیاد است، خوب، اتفاق افتاد که دختر خانمی در همسایگی من زندگی می‌کرد که با من هم دانشگاه هم بود، گرچه هم رشته‌ام نبود؛ و اتفاق افتاد که بیشتر صبح‌ها با هم راه می‌افتادیم، در یک ایستگاه سوار مترو می‌شدیم و در یک ایستگاه از مترو پیاده می‌شدیم و در یک جهت به سر کارهایمان می‌رفتیم. طبیعی است که در چنین شرایطی میان ما رفته رفته الفتی به وجود آمد و تا چشم به هم زدیم با هم ازدواج کرده بودیم. خوشبختانه این ازدواج یک ازدواج موفق از کار درآمد. دلیلش هم خوبی زنی بود که حاضر شده بود به انتخاب خود وفادار بماند و تاوان آن را هم بدهد، خوب یا بد، به هر حال با من آمد. و شرایط خانواده مرا پذیرفت و تا حد زیادی به سنت‌های ما گردن نهاد. حتی با عموی روحانی من حسابی اخت شد، تا حدی که احترام او پیش عمو به مراتب بیشتر از احترام من بود. بعدها هم با تمام سختی‌ها در ایران ماند و با حقوق ناچیز من ساخت و همپای من کار کرد.

□ **محمدخانی:** آقای دکتر پس از بازگشت به ایران

در کجا مشغول کار شدید؟

□ **حقوق‌شناس:** در دانشگاه ملی آن زمان و شهید

بهشتی امروز و در گروه زبان و ادبیات انگلیسی. در اینجا بود که آنچه در خارج از دانشگاه و جدا از رشته تخصصی خود در زمینه زبان و ادبیات انگلیسی خوانده بودم به کارم آمد. در عین حال همان خواننده‌های نامنظم در اینجا نظم و صبغه دانشگاهی به خود گرفت و انضباط دانشگاهی در آن پیدا شد. سه سال در دانشگاه شهید بهشتی تدریس کردم تا این که با دکتر باطنی آشنا شدم. این آشنایی از طریق دکتر حقدان صورت گرفت. باطنی بعدها مرا دعوت کرد به دانشگاه تهران. من هم پذیرفتم و به گروه زیان‌شناسی پیوستم و در سال ۱۳۵۵ استادیار رسمی دانشگاه تهران شدم.

□ **سامعی:** البته می‌توانیم این تقسیم‌بندی را بر مبنای نوع فعالیت‌های دکتر حقوق‌شناس قرار دهیم. دکتر حقوق‌شناس زیان‌شناس، شاعر، مترجم و منتقد ادبی هستند و تمام آثار ایشان در همین چهار دسته قرار

می‌گیرد و قابل بررسی است. در کار ترجمه تنوع بیشتری مشاهده می‌شود چون به دلیل تک‌نگاری‌هایی که داشته‌اند به هیچ یک از زمینه‌های پیش گفته یعنی ترجمه، زیان‌شناسی، نظریه‌های ادبی و شعر ارتباط ندارد ولی عمدتاً فعالیت‌های ایشان در این چهار زمینه است.

□ **محمدخانی:** البته می‌توان شاخه‌ای با عنوان فرهنگ‌نگاری هم به این تقسیم‌بندی افزود.

□ **صوفی:** من با استاد در این زمینه‌هایی که برشمریدید اصلاً کاری ندارم. دکتر سامعی گفتند استاد را می‌توان زیان‌شناس، شاعر، منتقد ادبی، مترجم و نویسنده نامید ولی بحث من بر سر چیز دیگری است. اگر بخوایم استاد را معرفی کنیم چه می‌گوییم؟ می‌گوییم آقای دکتر حقوق‌شناس شاعرند؟ مترجمند یا نویسنده‌اند؟ هیچ کدام را نمی‌گوییم. می‌گوییم دکتر حقوق‌شناس استادند. من می‌خواهم درباره این قسمت پس از پایان بحث‌های مطرح شده صحبت کنم. چون اینها بیانگر آن شخصیت دکتر حقوق‌شناس که مورد نظر من است، نیست. من بعد در این باره صحبت خواهم کرد.

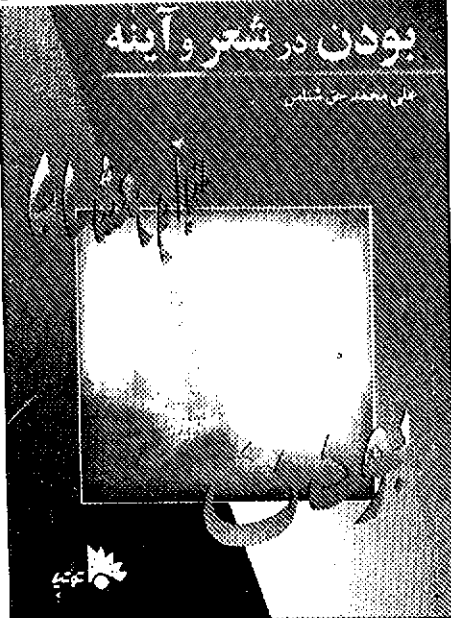
□ **میلانیان:** در حوزه زیان‌شناسی همان‌گونه که خود دکتر اشاره کردند در مکتب زیان‌شناسی چند نظامی پرورش یافتند و بعد روی آواشناسی کار کردند و مقاله‌های مختلفی نوشتند که مجموعه مقالات ایشان در زمینه زیان‌شناسی چاپ شده که به ادبیات هم مربوط می‌شود. ترجمه‌هایی که انجام داده‌اند از رویینز و بلوم‌فیلد زیان‌شناس برجسته آمریکایی است که تأثیر زیادی بر زیان‌شناسی گذاشته است و به این ترجمه باید برگردان فارسی کتاب زبان اثر سایبر را نیز اضافه کرد که چند سال پیش ایشان ترجمه و چاپ کردند.

□ **محمدخانی:** آقای دکتر حقوق‌شناس در یک تقسیم‌بندی می‌توان گفت اولین آثار شما سه تألیف است. آواشناسی، بازگشت و دیالکتیک و پند و داستان‌یاب. حالا چون اولین کار شما آواشناسی است در این باره بیشتر می‌خواهیم بدانیم؟

□ **حقوق‌شناس:** اگر همان زیان‌شناسی را به عنوان یکی از محورها در نظر بگیریم، یادم می‌آید ممتحن من در جلسه دفاع از رساله‌ام پروفیسور میچل بود. هنگام اعلام نتیجه دفاع، من دو دستی دو طرف صندلیم را محکم چسبیده بودم و فشار می‌دادم. پروفیسور میچل برای اولین بار در خطاب به من از عنوان «دکتر» استفاده کرد و گفت: دکتر حقوق‌شناس تو دکتر شدی، حالا برو زیان‌شناسی یاد بگیر! این حرف، حرف بسیار درستی بود. حالا که ۳۰ سال گذشته را از نظر می‌گذرانم می‌بینم آنچه در دانشگاه لندن خواندم، فقط یک نظریه بود با اندکی کلیات درباره زیان‌شناسی، یک رساله هم گذراندم در زمینه آواشناسی و واج‌شناسی زبان فارسی، همین و بس. ولی بعد که آمدم به گروه زیان‌شناسی دانشگاه

تهران بارها و بارها به یاد حرف پروفیسور میچل افتادم، چون در اینجا بود که عملاً شروع کردم به آموختن زیان‌شناسی، آنهم همگام و همراه با کسانی که با آنها بودم، یعنی با دانشجویانم. در اینجا بود که مجبور بودم مقدمات زیان‌شناسی درس بدهم و چون مقدمات زیان‌شناسی به زیان‌شناسی دانشگاه لندن محدود نمی‌شد، مجبور بودم نظریه‌های مختلف را بخوانم. اینجا بود که مجبور بودم معناشناسی، ساخت زبان فارسی و مکاتب زیان‌شناسی درس بدهم، یا تاریخ زیان‌شناسی و ادبیات از دیدگاه زیان‌شناسی تدریس کنم.

اینجا بود که واقعاً دوران طلبگی من با تدریس شروع شد. تنوعی که در دانش زیان‌شناسی من پیدا شد در اینجا بود، آنچه در دانشگاه لندن آموختم تنها یک پایه بود. در دانشگاه تهران بود که با نظریات و سطوح مختلف زیان‌شناسی آشنا شدم. در اینجا بود که فرصت فراوان داشتیم که شاگرد و استاد با هم باشیم و بیشتر وقتمان را در دانشگاه بگذرانیم. رفاه مادی نسبتاً خوبی داشتیم و حقوقی که به دست می‌آوردیم با همه ناچیزیش کافی بود که کرایه خانه و خرج معاش و زندگی ما را تأمین کند و یادم هست که صبح با دکتر باطنی به دانشگاه می‌آمدیم و تا هشت شب کار می‌کردیم. دو اتاق در کتابخانه مرکزی دانشگاه در بخش اتاق‌های مطالعه اختصاصی داشتیم. هر روز صبح زود به آنجا می‌رفتیم و می‌نشستیم و تا شب کار می‌کردیم، آنجا بود که من در زیان‌شناسی پخته شدم. با اینهمه هیچ مدعی نیستم که در زمینه زیان‌شناسی کاری را انجام داده‌ام که آرزو می‌کرده‌ام و حالا هم آرزو می‌کنم. و این شاید در مورد همه ما، مردم جهان سوم صادق باشد. همه ما انگار محکومیم که آنچه می‌خواهیم باشیم تا آخر در درون خود باشیم. خودمان را - خود دلخواه‌مان را - چون باری نامریی تا آخر بر دوش بکشیم، من واقعاً دلم نمی‌خواست مترجم سه تا کتاب در زمینه زیان‌شناسی بگیرم مهم - باشم یا مؤلف یک کتاب کوچک در زمینه آواشناسی. بلکه دلم می‌خواست که بتوانم لااقل یک کتاب حسابی خودم بنویسم، حتی اگر آن یک کتاب مقدمات زیان‌شناسی باشد. کتابی که بتواند همان



۱۳۷۸ / ۱۳۷۹

خدمتی را به فارسی‌زبانان بکند که کتاب‌های مقدمات زبانشناسی، مثلاً در حق انگلیسی‌زبانان می‌کند. خیلی دلم می‌خواست کتابی، مثلاً در زمینه صرف بنویسم، یا در زمینه معناشناسی یا دستور زبان فارسی. خیلی دلم می‌خواست که به عنوان مؤلف دستور زبان فارسی شناخته شوم، به عنوان مؤلف مقدمات زبانشناسی یا ساخت واژه. دروغا! همه آن حق شناس بالقوه همچنان در تقدیر است.

■ میلانیان: من معتقدم دکتر یک مقدار شکسته‌نفسی می‌کنند. لازم نیست که حتماً کتابی بنویسید، مجموعه مقالاتی که در زمینه زبانشناسی دارید و در نظریه‌های مختلف همه را مطرح کرده‌اید و در واقع آنچه در ذهن داشتید و در درونتان است بیان کرده‌اید، خود کاری است ارزشمند. اما متأسفانه یا خوشبختانه باید بگویم که در جامعه ما اهمیت ترجمه بیشتر از تألیف است. البته این بحث سال‌هاست که ادامه پیدا کرده و البته این وضعیت روزی باید عوض شود.

■ حق شناس: ما یک شخصیت درونی داریم که شناخته خودمان است و یک شخصیت بیرونی که شناخته دیگران است. من در درون خود آرزو داشتم مؤلف کتاب‌هایی باشم که گفتم، خوب نشد؛ به دو دلیل، یکی مشکلات شخصی و دیگری فقدان فضای فرهنگی مناسب، کار تألیف نیاز به زمینه‌سازی دارد. از جمله کسانی که در زبانشناسی زمینه‌سازی می‌کردند، یکی دکتر میلانیان بود که دو نوع مقاله می‌نوشت، و هنوز هم می‌نویسند، یکی مقاله‌های تخصصی و دیگری مقاله‌های عامه‌پسند، و دیگری دکتر باطنی که بیشتر مقاله‌های عامه‌پسند می‌نوشت و همگی زمینه‌ساز بودند و به این ترتیب زمینه برای کارهای مهمتر فراهم می‌شد. ولی متأسفانه آمیزه‌ای از مشکلات فردی و فقدان زمینه مناسب سبب شد که من سراغ ترجمه بروم. در ترجمه هر انتخابی که کردم براساس این سؤال بود که چه چیزهایی می‌تواند زمینه‌ساز انجام کارهای اصیل‌تر و روزآمدتر در زبان فارسی باشد؟ دیدم تاریخ زبانشناسی را اگر ترجمه کنم لاجرم سابقه مطالعات زبانی معلوم می‌شود و چگونگی پیدایش زبانشناسی نوین از دل مطالعات دیگر روشن می‌شود. متأسفانه من حق این کتاب را چنان که باید بجا نیاوردم چون زبان مغلقی را برای ترجمه آن برگزیدم که مناسب کارهای علمی نیست و بیش از حد ادیبانه و شاعرانه است. آرزو دارم بتوانم این ترجمه را روزی، روزگاری بازنویسی کنم، به هر حال من معتقد بودم و هستم که باید امهات کتب ترجمه شود، باید ریشه‌ها را بیاوریم و بکاریم، تا به جای شاخه‌های منقطع دانش، درخت دانش از دل آن ریشه‌ها برآید و آن درخت‌ها بومی شوند. این بود که بعد از تاریخ مختصر به سراغ کتاب سایپر و بلوم فیلد رفتم. خوشبختانه دکتر صفوی و دکتر میلانیان هم سراغ آثار دیگران رفتند و یکی کتاب مارتینه را ترجمه کرد و دیگری کتاب سوسور را.

■ محمدخانی: شما سه اثر مهم زبانشناسی کلاسیک را از سایپر، بلوم فیلد و روبینز ترجمه کرده‌اید، البته من فکر می‌کنم درباره تاریخ مختصر زبانشناسی و زبان سایپر که مدتی قبل منتشر شده صحبت کرده‌اید. اما کتاب بلوم فیلد تازه منتشر شده، لطفاً در این باره بیشتر توضیح دهید؟

■ حق شناس: بلوم فیلد از زمره زبانشناسان آمریکاست، نکته‌ای هم که من می‌خواهم در اینجا بگویم بیشتر به زبانشناسی آمریکایی برمی‌گردد. شاید این نکته در اروپا تا این حد صادق نباشد. در آمریکا سه نفر بودند که زبانشناسی را پروردند و روی پایه‌های خود استوار کردند یکی بوآس، دیگری سایپر، سومی هم بلوم فیلد؛ بوآس در حقیقت زمینه‌سازی کرد. خودش مردم‌شناس بود و کارش مطالعه فرهنگ و زبان سرخ‌پوستان بود و به ضرورت همین کار به مطالعه ساختمان زبان بدان گونه که هست می‌پرداخت. سایپر شاگرد بوآس بود و در تکوین شخصیت او بوآس بسیار مؤثر بود. در حقیقت می‌توان گفت که سایپر مؤسس زبانشناسی است؛ ولی مؤسسی که به یک نظام اصطلاح‌شناسی جا افتاده و سابقه‌دار مجهز نیست و در عین حال به روش یا متد لازم هم هنوز نرسیده است. سایپر در عین حال شاعر، موسیقی‌دان و منتقد ادبی هم بود و اینهمه در کار او در زمینه زبانشناسی اثر می‌گذاشت.

بلوم فیلد برعکس آدمی بسیار منضبط، دقیق و با ذهن و دیدی عالمانه بود. در واقع بلوم فیلد در سنجش با سایپر مثل ارسطو بود در سنجش با افلاطون، یکی باز و گسترده و همه فن حریف و یکی هم عالم و منطقی و مستقر در یک جا.

بلوم فیلد مجموعه دستاوردهای زبانشناختی سایپر و بوآس و کل آنچه را خود فراهم آورده بود همراه با متد مناسب تحقیق در زمینه زبانشناسی در کتابش گرد آورد و آنهمه را طوری تنظیم و ارائه کرد که به گفته خودش، خواندن و فهم آن موکول به هیچ شرطی جز زیاندانی و علاقمندی نیست و شاید همین هم موجب اصلی ماندگار شدن این کتاب به عنوان یک شاهکار علمی است. چرا که کتاب زبان او حدود سی - چهل سال بر کل زبانشناسی آمریکا سلطه بلامنازع داشت. در طول این سال‌ها همه پیرو بلوم فیلد بودند و پیرو مکتب او. وانگهی، کتاب زبان بلوم فیلد چه به لحاظ روش تحقیقی که به دست می‌دهد و چه به لحاظ جامعیتی که دارد بی‌نظیر است. به تعبیری این کتاب دایره‌المعارفی است از همه اطلاعات زبانشناختی تا روزگار خودش. حاوی اطلاعات مبسوط و گاه منحصر به فرد درباره چیزی، حدود ۴۰۰ - ۳۰۰ زبان و خانواده زبانی است، همین طور کاربردهای مختلف زبان و سطوح تحلیل زبانی را به روشنی تمام مشخص می‌کند، ابزار تحلیل زبان را به دست می‌دهد، آنگاه از حوزه زبانشناسی همگانی فاصله می‌گیرد و به حوزه زبانشناسی تطبیقی می‌پردازد و کار تحولات زبان و امر لهجه‌شناسی را با سادگی و وضوح تمام بیان می‌کند. مجموعه همین‌ها سبب می‌شود که تا قریب سه دهه بعد از بلوم فیلد به نام او

خوانده شود، یعنی عصر بلوم فیلد که خود تا آمدن چومسکی یعنی تا سال ۱۹۵۷ می‌پاید و بلامنازع می‌ماند. و تازه اکنون هم ظاهراً دوباره عصر نو - بلوم فیلدی در حال آغاز شدن است.

■ میلانیان: واکنشی که چومسکی به زبانشناسی بلوم فیلدی نشان داد چه بود؟ و بعد از چهل سال شما چه برداشتی می‌کنید؟

■ حق شناس: خوب خودتان می‌دانید که بلوم فیلد دیدی تحقیقی دارد، تجربه‌گر است و تحلیل‌هایش به شدت مبتنی بر داده‌های زبانی است. معتقد است که عین واقعیات زبانی، یا به اصطلاح، داده‌های زبانی را باید گرفت و به دیدی تحقیقی و تجربه‌گرایانه تحلیل کرد. شاید یکی از علل توفیق بیش از حد بلوم فیلد هم همین باشد که همه چیز در تحلیل‌های او محسوس و ملموس و آسان‌یاب است: داده‌های زبانی را بگیر، آنها را تحلیل کن و در چهارچوب روش تجربی و دید تحقیقی توصیف کن، اینهم روش توصیف و اینهم روش تحقیق. این نظریه در واقع، زبان را به عنوان یک نهاد اجتماعی و بدان گونه که هست خوب می‌پوشاند ولی درباره اینکه ذات زبان چیست، و راز آن کدام است و خود در شأن و حیثیت و موجودیت انسان چه جایی دارد چیزی ندارد که بگوید. اسرار زبانی سرچای خود می‌ماند. اینکه زبان جدا از جامعه و در نهاد یا ذات و هستی انسان چه پایگاهی دارد، در این نظریه مطرح نمی‌شود. و این چومسکی است که از این منظر به زبان می‌نگرد و این منظر هم البته منظری است که با دید و روش تعقلی یا به اصطلاح راسیونالیسم بیشتر جور می‌آید تا با تجربه‌گرایی. این است که چومسکی با روش تعقلی وارد میدان می‌شود و می‌گوید آنچه به عنوان زبان از دهان خارج می‌شود و به گوش می‌رسد برای ما مهم نیست. مهم این است که ببینیم زبان در ذهن انسان دارای چگونه جایگاهی است و با ذهنیت انسان و موجودیت انسان چه ارتباطی دارد و مهم این است که ببینیم کودک این راز را، این نظام بسیار پیچیده را، چگونه بدون کمک هیچ معلمی می‌آموزد، آنهم در مراحلی که حتی اعداد را هم نمی‌تواند به درستی بیاموزد و بشمارد. اینها نکاتی بود که برای چومسکی در رجه اول اهمیت بود.

■ میلانیان: البته چومسکی وارد قلمرو بسیار لغزان و پریچ و خمی شد که در دسرهای زیادی داشت، چون ذهن انسان قلمرو آشکار و هویدایی نیست؟

■ حق شناس: من حرف دکتر میلانیان را قبول دارم، اما کار چومسکی را هم بی‌اساس نمی‌دانم. فکر می‌کنم اگر چه او نتوانسته به هیچ‌انگاره قابل قبولی برای زبان برسد، ولی تلاش شکوه‌آمیز او برای تعیین موضوعی یگانه به نام زبان در کلیت عام آن، به جای زبانهای پراکنده و متفاوت، چیزی نیست که بتوان نادیده گرفت.

■ جعفری: آیا در مطالعات زبانشناسی در ایران با

این تاریخی که دارد چیزی وجود داشته که بتوان گفت به ریشه‌های زبان‌شناسی جدید شباهتی دارد یا نه؟ از طرف دیگر زبان‌شناسی جدید در این دوره چه دستاوردهایی داشته و چقدر توانسته بومی ایران شود؟

□ **میلانیان:** به نظر من زبان‌شناسی نوین در همه جای دنیا نوین است و فقط در ایران نیست. منتها در اروپا و آمریکا سی-چهل سال زودتر آغاز شده است. اما زبان‌شناسی و هر بررسی زبانی سابقه خیلی طولانی دارد که در ایران بخاطر زبان عربی، صرف و نحو عربی و بعد دستورنویسی فارسی را باید در این حوزه جای داد. این مسئله درباره همه بررسی‌های زبانی و در تمام کشورها مطرح است. در مورد دستاوردهای زبان‌شناسی نوین، اگرچه از غرب گرفته‌ایم، ولی تلاش ما همه بر این بوده است که آن را بومی‌تر کنیم.

□ **صفوی:** برای پاسخ به سوالی که آقای دکتر فرمودند باید مسئله را جلوتر ببریم و ببینیم اصلاً زبان‌شناسی در ایران چه سیری را طی کرده است. تا جایی که من به یاد دارم وقتی ما وارد این رشته شدیم وقتی می‌گفتیم رشته ما زبان‌شناسی است فکر می‌کردند که روان‌شناسی است. بعد که روی زبان تکیه می‌کردیم و می‌گفتیم «زبان‌شناسی»، می‌گفتند چند تا زبان می‌دانی؟ ما در آن دوره این رشته را شروع کردیم. من خودم در سال ۱۳۵۵ که استاد تشریف آوردند دانشگاه تهران، بنده شاگرد اول آن دوره بودم یعنی جزو اولین شاگردهای سرکلاس استاد حق‌شناس. در آن موقع پیش از دوره ما دانشگاه تهران یک گروه دانشجو داشت که استادها زبان‌شناس نبودند، یا فرهنگ و زبانهای باستانی و یا زبان‌شناسی تاریخی خوانده بودند ولی آن دوره که ما وارد شدیم با اولین استادهایی که رشته آنها زبان‌شناسی بود وارد شدیم یعنی دکتر میلانیان، دکتر حق‌شناس، دکتر باطنی، دکتر صادقی و دکتر ثمره. اینان استادان اولیه‌ای بودند که رشته زبان‌شناسی خوانده بودند، از آن تاریخ به امروز ببینید این افراد و شاگردانشان چه کار کرده‌اند. نمی‌خواهم بگویم کار عظیمی انجام شده ولی کاری که شده نمی‌توان نادیده گرفت. تقریباً در دانشگاه‌ها در رشته‌های علوم انسانی کسی نیست که نداند زبان‌شناسی چیست، اگرچه نتواند آن را تعریف کند ولی می‌داند که زبان‌شناسی دانستن چند زبان نیست. اما ما هنوز با ادبیات مشکل داریم، با رشته آموزش زبان انگلیسی مشکلات خاص دیگری داریم. دوره‌هایی را که آمریکا و اروپا مثلاً حدود ۵۰ سال پیش گذرانده‌اند و تمام شده و پذیرفته‌اند ابزارهایی که هرکدام در اختیار دیگری قرار می‌دهد، برای ما هنوز این

ابزارها مسئله است.

ما رشته‌ای داریم به نام آموزش زبان انگلیسی که دانشجوی دکتری این رشته برای شش ماه فرصتی که برای آماده‌سازی رساله‌اش است تقاضا می‌نویسد برای خارج از کشور و جواب می‌آید که این رشته معرفی نشده است. لطفاً رشته آموزش زبان انگلیسی را معرفی کنید. پس باید رفت دیارتان آموزش و پرورش، اگر زبان‌شناس هستی پس چرا رشته‌ات آموزش زبان انگلیسی است، پس رشته‌ات زبان‌شناسی کاربردی است، با یک گروه این مشکل را داریم.

با گروه متخصصان ادبیات هم مشکل دیگری داریم. مشکل عمده ما با متخصصان ادبیات نسل گذشته‌مان این است که فکر می‌کنند زبان‌شناسان آمده‌اند زبان را تخریب بکنند. از اینرو هرچه می‌گوییم ما همان قدر عاشق زبان هستیم که شما هستید قبول نمی‌کنند. این مشکلات امروزه خیلی راحت‌تر حل می‌شود ولی زمانی که دکتر حق‌شناس شروع کردند با این مسائل پیش بروند و از منظر زبان‌شناسی روی ادبیات کار کنند، من همیشه به یاد مقاله‌های آقای دکتر می‌افتم و مقاله دکتر ثمره که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم که استاد می‌خواستند ثابت کنند که این غزل حافظ متعلق به حافظ نیست بلکه منسوب به اوست. یک سری از استادان هم بودند و دکتر ثمره ثابت کرد که این غزل از حافظ نیست. بعد استاد مینوی گفتند که خوب ما از اول هم می‌دانستیم. دکتر ثمره جواب می‌دهد که همه می‌دانستند اما این دانستن با آن دانستن فرق دارد. درواقع دوره‌هایی گذشته که ما امروز می‌بینیم در ادبیات از زبان‌شناسی صحبت می‌شود. در این مسیر از اولین کسانی که حداقل من می‌دانم واحد ادبیات از دیدگاه زبان‌شناسی را تدریس کرده دکتر حق‌شناس هستند. طی این مسیر خیلی زحمت داشت. من حدود ۲۴-۲۵ سالی است که شاگرد استادم و دقیقاً یادم هست روزهایی که مقاله‌هایی با چکش و تیشه نوشته می‌شد. استاد می‌آمدند و در دانشکده می‌نشستند روی نیمکت و حیرت‌زده می‌ماندند که چقدر بی‌معرفت! کسی می‌گوید که ابزاری داریم که می‌توان از آن استفاده کرد. طرف می‌آید و تیشه را برمی‌دارد و می‌خواهد ریشه همه را بزند. استاد با چنین مشکلاتی دست و پنجه نرم کردند تا این مسیر طی شد. البته در مسیرهای دیگر هم استادان دیگر اینگونه زحمت کشیده‌اند. بخصوص در ادبیات چون من خود شاهد بودم می‌توانم بگویم چه روانی از ایشان آزرده شده تا این مسیر طی شده.

□ **محمدخانی:** در این سال‌هایی که داستان‌نویسی

یا شعر معاصر ما به زبان‌شناسی توجه کرده و نزدیک

شده. با ترجمه آراء جدیدی بوده که از غرب آمده یا زمینه‌های مختلفی که تأثیر گذاشته است. ولی وقتی به دقت می‌نگریم می‌بینیم که کم هستند کسانی که به هر دو بعد توجه کرده باشند حالا چه از لحاظ تدریس و چه از لحاظ نوشتاری. یکی از اشخاصی که به هر دو مورد نظری و عملی توجه کرده خود جنابعالی هستید. شما سعی کردید که پیوند بین زبان‌شناسی و ادبیات را مستحکم کنید، مثلاً دکتر صفوی هم رساله خود را در همین مورد نوشتند که جلد اول آن چاپ شد. زبان‌شناسی چه کمک‌هایی به ادبیات می‌تواند بکند؟

□ **حق‌شناس:** خوب است ابتدا به نکته‌ای که دکتر صفوی مطرح کردند برگردم. پیش از هر چیز اجازه بدهید بگویم که دکتر صفوی لطف خاص و محبتی به من دارند که سبب می‌شود در سخنان او عاطفه و واقعیت به سود من درهم بیامیزد. پیش از من دو سه نفر بوده‌اند که در این زمینه کار کرده‌اند و حقیقتاً را باید پاس داشت. در درجه اول مرحوم دکتر خانلری بود. هرچند خانلری از مدخل زبان‌شناسی وارد کل حوزه ادبیات نشد ولی از زبان‌شناسی و امکانات زبان‌شناسی لاقلاً برای یک امر ادبی یعنی «وزن شعر» استفاده برد و انصافاً عروض فارسی را بر پایه علم واج‌شناسی استوار کرد و زمینه زبان‌شناختی کار خود را هم خوب فهمیده بود. بعد از خانلری، استاد ابوالحسن نجفی فضل تقدم و البته تقدم فضل بر من دارد. دامنه بهره‌گیری نجفی از زبان‌شناسی بسیار وسیع‌تر است؛ چه، هم در زمینه وزن شعر از دیدگاه زبان‌شناسی کار کرده و هم به برخی از چیزهای دیگری که بارت یا مارتینیه مطرح کرده‌اند اشاره کرده است. دکتر غیائی هم در این زمینه کارهایی کرده است. اینان درواقع مقدم بر من بوده‌اند، همینطورند وحیدیان کامیار و مرحوم پرویز مهاجر که انصافاً در این زمینه بسیار زحمت کشیده‌اند.

□ **میلانیان:** مرحوم مهاجر در دوره فوق‌لیسانس و دکتری از دوستان نزدیک من بودند. در دوره فوق‌لیسانس به ایشان پیشنهاد کردم که در شعر فرخزاد تکرار گروه‌های اسمی را که وزن میهمی ایجاد می‌کند بررسی کنند، چون وزن فقط وزن سنتی نیست، شاید تکرار عبارت اسمی نیز وزن خاصی را داشته باشد. البته ایشان این کار را کردند و در دوره دکتری هم ادامه دادند. و درواقع وی از دید زبان‌شناسی به شعر و ادبیات می‌نگریست و اگر زنده مانده بود در بسیاری زمینه‌ها بیشتر می‌درخشید.

□ **حق‌شناس:** مطلبی که دکتر صفوی مطرح

می‌کنند، به هر حال صحیح است، به این مفهوم که همه این بزرگان موضعی عمل کرده‌اند، یعنی یک گوشه از امر ادبیات را گرفته‌اند و آن گوشه را از دیدگاه زبانشناسی مطالعه کرده‌اند ولی کل ادبیات را مطرح نکرده‌اند، شاید این تلاشی بود که باید در دوره ما انجام می‌شد، البته منظورم از دوره ما یعنی همکاران هم‌دوره ما در دانشگاه تهران و کسانی هم که سبب شدند که این تلاش جدی گرفته شود، فکر می‌کنم، یکی دکتر شفیعی کدکنی است. او در حقیقت واسطه عقد شد بین زبانشناسی و ادبیات فارسی و اگر او نبود این ماجرا بسط پیدا نمی‌کرد، بنابراین این تحولی که دکتر صفوی مطرح می‌کنند واقعاً اتفاق افتاده است، یعنی تحول کیفی؛ بدین معنی که یک دید موضعی تبدیل شده به یک دید فراگیر که فرضاً ادبیات از دیدگاه زبانشناسی چگونه چیزی می‌تواند باشد و چه احکامی بر آن مترتب است اما میزان پذیرفتاری آن در دوره دکتر شفیعی و دکتر پورنامداریان و نسل جوانی که تاکنون زیر دست این دو استاد پرورده شده‌اند به نسبت کم بود. خوشبختانه جوانترها اکنون در میدان هستند و به این موضوع دامن می‌زنند، البته آتش این موضوع حالا دیگر گرفته و شعله‌ور شده و لذا مسئله نزد همگان پذیرفته شده است.

□ **محمدخانی:** شاید در این چند سال اخیر که پیوند زبانشناسی و ادبیات بیشتر شده، دلیلش ترجمه آثار کلاسیک زبانشناسی است یعنی یک مقدار گسترش بیشتر یافته و از سویی دیگر به نظریه‌های ادبی توجه شده و از طرفی به نسل جوانی که شما می‌بینید که با تکیه بر ادبیات کلاسیک می‌خواهد پیوندی بین ادبیات کلاسیک و معاصر پیدا کند و زبانشناسی یکی از ضرورت‌های ایجاد این پیوند است. مثلاً در دوره‌های گذشته ادبیات فارسی در دانشگاه‌ها در یک دوره‌ای مطرح و به آن توجه می‌شد ولی در حال حاضر شعر و

رمان معاصر در حال طرح شدن در دانشگاه‌هاست. طبیعتاً زبانشناسی در اینجا بیشتر می‌تواند کمک کند. بعد هم همانطور که اشاره کردید دکتر شفیعی و دکتر پورنامداریان توجه نمودند و نیز خود شما وارد حوزه ادبیات فارسی شدید.

من بسیاری از پایان‌نامه‌ها را دیده‌ام که شما یا راهنما بوده‌اید یا مشاور، با اینکه گروه شما زبانشناسی بوده، به نظر شما چه کارهای دیگری باید انجام شود تا این پیوند مستحکم‌تر گردد.

□ **حقیق‌شناسی:** تحلیل شما معقول و به واقعیت نزدیک است. به هر صورت تحولی در حال صورت گرفتن است. در مورد آنچه در گذشته صورت گرفته، باید در نظر داشته باشیم که زبانشناسان هم کوتاهی کرده‌اند. با ادبیات فارسی الفت و رابطه‌ای نداشته‌اند. متأسفانه بیشتر متون ما به انگلیسی است، گاهی درس هم به انگلیسی داده می‌شود. پس شانس کسانی که در انگلیسی قوی‌ترند بیشتر از کسانی است که فارغ‌التحصیل زبان و ادبیات فارسی‌اند. و این سبب شده بیشتر کسانی که در این زمینه متخصص می‌شوند در خدمت آموزش زبان و ادبیات انگلیسی، فرانسه و یا زبانهای دیگر قرار گیرند و نه در خدمت زبان و ادبیات فارسی. در میان زبانشناسان کم‌اند کسانی که مانند دکتر سامعی، دکتر ثمره، دکتر میلانیان و بنده ادبیات فارسی خوانده باشند. پیداست که وقتی کسانی که زبانشناسی خوانده‌اند الفت و علاقه و ارتباط چندانی با ادبیات فارسی ندارند البته نمی‌توانند در این باره دلسوزی کنند یا عمق و اهمیت مسئله را بفهمند. من این بخت را داشتم که ادبیات فارسی بخوانم، گویی در سرنوشت من بوده است که دلبسته ادبیات فارسی باشم، لاجبازانه در مقابل پدر و برادر بایستم و بگویم یا هیچ یا زبان و ادبیات فارسی. بعد هم شاگرد اول بشوم، به اروپا

بروم و در زمینه زبانشناسی درس بخوانم، اما دل و جانم به ادبیات مشغول باشد. از طرف دیگر، در آنجا الفتی پیدا شود میان من و یک انگلیسی‌زبان که او هم به ادبیات دلبسته باشد تا زبان انگلیسی در من ریشه بگیرد و با اندیشه و احساسم گره بخورد و اینهمه به من امکان بدهد که حکم پلی پیدا کنم بین زبان و ادبیات فارسی، زبانشناسی جدید و مطالعات نظری ادبی. این هم‌آیی ادبیات فارسی، زبانشناسی و نظریه‌های ادبی در کارهای مشترکی که با دوستان انجام داده‌ایم از جمله با دکتر صفوی برای من بسیار سودمند و راهگشا بوده است. و وقتی می‌بینم این قبیل کارها مورد تأیید کسانی چون دکتر شفیعی و دکتر پورنامداریان واقع می‌شود که هر دو در تکوین رساله اسباب ایجاد نظم دکتر صفوی دست داشته‌اند - خُب به راستی خوشحال می‌شوم. باری، این با هم‌آیی ادبیات فارسی، زبان و ادبیات انگلیسی، نقد و نظر ادبی جدید و زبانشناسی در وجود یک نفر سبب شد که آن یک نفر بتواند نظرگاه‌های چهار گروه را بفهمد و سعی کند که بین آنان پل بزند.

□ **میلانیان:** خوشبختانه من هم جزو کسانی هستم که ادبیات فارسی خوانده‌ام. البته آن طرف قضیه هم باید روشن شود چون یک عده از استادان ادبیات فارسی گذشته با ادبیات جهان آشنا نبودند. الان اینطور نیست شاید از خانلری به بعد این آشنایی شروع شد. علاقه به ادبیات جهان و ادبیات فارسی در گذشته و حال امری است ضروری اما باید هشدار می‌دهم به خودمان دهیم، زبانشناسان وقتی به ادبیات می‌پردازند نباید ادعا کنند که زبانشناسی همه چیز ادبیات را می‌تواند توجیه کند. ادبیات ابعاد زیادی دارد و خود دکتر حقیق‌شناس به عنوان شاعری که من شعرهایش را دوست دارم - بخصوص فصل «شعرها»ی آخرین مجموعه اشعارش را - اگر زبانشناس نبود باز هم یک شاعر بود. زبانشناسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



قریحه شاعرانه را برای شما ایجاد نکرده ولی می توان با نظری دیگر شعر را تحلیل کرد و ابعادی را که اضافه دارد سنجید، یعنی نباید یک زبانشناس بیش از حد ادعا کند. این هشدار است که باید به همه داد.

□ **سامعی:** در اینجا من سؤالی دارم، کارهای زبانشناسی شما کمابیش شناخته شده است چون منتشر شده یا دانشجویان با آنها آشنا هستند و در سر کلاس مطرح شده، ولی در مورد ادبیات شما کمتر صحبت کرده‌اید و من به عنوان یکی از دانشجویان می‌دانم که در این مورد بسیار اندیشیده‌اید، بسیار فکر کرده‌اید و بسیار یادداشت دارید و نقشه‌های بسیاری هم برای آینده دارید، آینده‌ای که هنوز نرسیده و امیدوار هستید که برسد. من فکر می‌کنم که اینجا فرصتی هست که اشاره بکنید به آنچه که درباره ادبیات فکر کرده‌اید، در حد مختصری که الآن بشود صحبت کرد، چون اینجا نه کلاس درس است و نه می‌توان ابعاد یک نظریه را در اینجا باز کرد ولی چون زمان و فضای مناسبی است برای صحبت در این مورد خواهش می‌کنم این کار را بکنید. فقط پیش از صحبت شما اشاره‌ای می‌کنم که شما به عنوان یک زبانشناس ترجیح دادید که بجز چند کار اولیه نازل آثار دیگران باشید. چرکه‌های بسیار درخشانی در مورد نظریات زبانشناسی در مقالات شما هست ولیکن شما ترجیح ندادید از آنها برای مطالعات زبانشناسی یک مدل بسازید، بیشتر ذهن‌تان را کشانید به سمت ادبیات و سعی کردید در آنجا یک مدل برای مطالعات ادبی بسازید. اگر ما بخواهیم یک تفکر منظم را در یکی از حوزه‌های دانش‌های انسانی در نزد شما جستجو کنیم شاید بتوانیم بیشتر درباره ادبیات بیاییم تا زبانشناسی. در واقع زبانشناسی برای شما ابزار بوده تا در ادبیات مدل‌سازی بکنید و این بخش از کار شما کمتر شناخته شده است. من و برخی از دانشجویان شما این فرض را داشته‌ایم که با برخی از جنبه‌های آن آشنا شویم چون سر کلاستان بوده‌ایم ولیکن بقیه مردم و بقیه خوانندگان این را نمی‌شناسند. به همین دلیل اگر ما بخواهیم در این باره، که چرا این کار را نکردید و چرا این نظریات منتشر نشد و چرا به طور کامل نوشته نشد توضیح دهید.

□ **حق‌شناس:** متأسفانه همه اینها هنوز هم در هیئت آرزو در من هست، گرچه ظاهراً دیگر آینده‌ای نیست. با این سن و سالی که من دارم نمی‌دانم آرزوهایم تا چه حد تحقق می‌یابد. خب؛ جدا از مشکلات شخصی، چه عواملی سبب شد که من نتوانم آرزوهایم را تحقق بخشم؟ نمی‌دانم. البته باید بگویم که لطف دوستان است که فکر می‌کنند من چیزی جز آرزو در چنته دارم. به هر حال، حرف دکتر سامعی لااقل از این نظر درست است که بار این آرزوها هنوز بر دوش من است. هنوز هم مترصدم که کی اسباب آن فراهم می‌شود که در گوشه‌ای بنشینم و دنباله کار خویش گیرم و کارهایم را سر و سامان دهم.

این حرف دیگر دکتر سامعی هم درست است که ادبیات برای من در درجه اول اهمیت قرار دارد و حرف اول را می‌زند، چون سلطه بر دلم دارد نه بر مغزم. سرم در

کتابهای زبانشناسی است اما دلم در ادبیات می‌تپد، از همان اول هم، گفتم که این طور بوده و خرجش را هم داده‌ام. هم تهمت و دیوانگی را شنیده‌ام و هم مره ناداری‌های ملازم رفتن به دنبال عشق و علاقه را چشیده‌ام.

به هر حال، برای من در عرصه ادبیات به عنوان موضوعی برای مطالعه علمی همواره دو سؤال مطرح بوده و حالا هم هست؛ یکی اینکه ادبیات چیست؟ من معتقدم که تا ما ادبیات را تعریف نکنیم و با این کار آثار ادبی را از آثار غیرادبی متمایز نسازیم، نمی‌توانیم درباره ادبیات به یک دید علمی برسیم. به عبارت دیگر ادبیات چیست؟ و چوه تمایزش کدام است؟ از ترکیب چه مختصاتی کیفیت ادبیات در اثری حاصل می‌شود؟ آن ویژگی‌هایی که اثر ادبی را از اثر غیرادبی متمایز می‌کند و آن را به عنوان یک خلق ادبی، یک آفرینش هنری ممتاز می‌سازد چیست؟ تا اینها را مشخص نکنیم نمی‌توانیم درباره آن صحبت کنیم. سؤال دوم این است که وقتی ادبیات و اثر ادبی شناخته شد چگونه می‌توان رابطه‌اش را با زبان معلوم ساخت؟ ادبیات مسلماً زبان نیست. چرا؟ چون اگر اجازه دهید که کلمه غلط «زبانیت» را به کار ببرم در آن صورت می‌توان گفت که این «زبانیت» شعر حافظ نیست که شعر حافظ را شعر حافظ می‌کند، بلکه این «شعریت» زبان اوست که شعر او را چنان می‌کند که هست. حال این شعریت چیست؟ ساختارش چیست و چگونه می‌شود آن را کشف و توصیف کرد؟ من برای این کار طرح‌هایی داشتم که همین الآن هم توی اتاقم گرد می‌خورد. در ۶-۵ صفحه بزرگ کاغذ طرح نوشتن چند کتاب در این باره دارم؛ کتاب‌هایی که اگر نوشته شوند ثابت می‌کنند که ادبیات چیست؟ آثار ادبی چیست؟ و آیا می‌توان، فرضاً تاریخ یهقی را اثری ادبی گرفت، با همه ارزشش؟ آیا واقعاً می‌توان کلیله و دمنه را اثر ادبی گرفت یا نه؟ آیا قابوسنامه یک اثر ادبی است یا نه؟ خط میان آثار ادبی و آثار زبانی را کجا باید بکشیم و اگر توانستیم چنین خطی را بکشیم، آنگاه می‌توانیم ببینیم که کدام آثار جزو سرمایه‌های زبانی ما قرار می‌گیرند و کدام جزو سرمایه‌های ادبی ما؟ این خط خیلی مهم است که کشیده شود و بعد هم ساختارش. این دو سؤالی است که من هنوز آرزو دارم یک وقتی یکجا بنشینم و بدون دغدغه‌های فردی و فارغ از غم زمینه‌سازی فرهنگی به آن بپردازم. اذعان می‌کنم که این عدم تحقق آرزوها اندکی هم معلول تن‌آسانی‌های خود من بوده است.

یک وقتی کتابی هم در همین مایه‌ها نوشتم و همه را در دوره فترت دانشگاه در چند نشست بر دکتر شفیع خواندم و ظاهراً همه را او تأیید کرد. ولی نشد چاپش کنم، هنوز هم دست‌نوشته این کتاب را دارم. البته حالا دیگر آن را چندان نمی‌پسندم. بگذارید این را هم همین جا بگویم که اگر نتوانستیم کارهایی را که می‌خواستیم انجام دهم، هیچ غمی ندارم؛ چون من معلم هستم و معلم به نظر من یعنی فضا. معلم فضاست، فضایی فرهنگی که آدمها در آن حضور به هم می‌رسانند و در آن فضای فرهنگی خودشان را پیدا می‌کنند و چون پیدا کردند در فضایی که تداوم وجود معلم است همان

خواست‌ها و تمناهایی را در سطحی متعالی تر دنبال می‌کنند که از آن معلم بوده است. اگر من بدانم که این آتشی که در دل من است، پس از من خاموش نمی‌شود، بلکه در کسی دیگر تداوم می‌یابد، در آن صورت اگر کتابم را هم ننویسم سر راحت به زمین می‌گذارم و با غرور می‌گویم که من در این مورد معلم خوشبختی بوده‌ام. شاگردانی دارم که توگویی در فضایی که عین وجود من است به مراتب بهتر از من حضور دارند و من با وجود آن‌ها هم زندگی خوشی دارم و هم خوشحال و خرسند می‌میرم.

□ **میلانیان:** شما یک ساعت پیش می‌گفتید دلم می‌خواست کتابی درباره دستور زبان فارسی بنویسم، من در آن لحظه نخواستم بگویم، ولی در ذهنم این بود که می‌خواهید بگویند نظریه ادبیات از دیدگاه زبانشناسی را می‌خواهم بنویسم، درحقیقت شما حالا آنچه را که من در ذهن داشتم تأیید می‌کنید.

□ **جعفری:** در حوزه نقد ادبی می‌توانیم به کارهایی که دکتر انجام داده‌اند بپردازیم مثلاً نگاه زبانشناسی جدید به ادبیات کلاسیک و یکی دو مقاله که درباره نقد اشعار حافظ داشته‌اند، البته با نگاهی جدید و تکیه بر ادبیات جدید به خصوص رمان و شعر. اهمیتی که دکتر حق‌شناس به رمان داده‌اند و تحقیقی که در این زمینه داشته‌اند شاید هیچ‌کس در دوره جدید اینگونه تحلیل نکرده و این جایگاه را به رمان نداده باشد.

□ **رفیع‌زاده:** به نظر من هنوز آقای دکتر در حوزه رابطه زبان و ادبیات حرف‌هایی برای گفتن دارند و بهتر است که ابتدا این بحث را تکمیل کنیم. در زمینه رابطه زبان و ادبیات دو نظریه وجود دارد، یکی اینکه زبان وسیله‌ای است برای ادبیات و ادبیات هنر است و از زبان بهره می‌گیرد. دوم اینکه ادبیات یکی از جلوه‌های زبان است. می‌خواستیم از آقای دکتر بپرسیم که نظر ایشان چیست؟

□ **حق‌شناس:** ابتدا صحبت از رمان شد؛ بعد از رابطه بین زبان و ادبیات سخن به میان آمد. راستش پاسخ گفتن به هر کدام کتاب مفصلی خواهد شد. همینطور نگاه نو به ادبیات گذشته که دغدغه امروز ما است.

□ **محمدخانی:** من به یاد دارم که سال گذشته آقای دکتر در کنگره حافظ سخنرانی کردند با عنوان «معنا و آزادی در شعر حافظ» که من بسیار لذت بردم و در واقع همان نگاه نو به ادبیات گذشته بود. چندی بعد هم نقد شما را بر رمان: خانم پیرزاد خواندم و نیز اشاره کردید به خواندن رمان یوزپلنگانی که با من دویده‌اند. من می‌خواهم بگویم از جمله مشکلاتی که در زمینه ادبیات داریم - البته در گروه‌های ادبیات دانشگاه - این نگاه نو به ادبیات گذشته وجود ندارد، درحالیکه در جهان این مسئله وجود دارد ولی ما هنوز یک نوآوری یا بازیگری و نگاه جدید به ادبیات گذشته خود نداریم که مثلاً تاریخ بیهقی یا حافظ را با آن نگاه ببینیم و در واقع ادبیات

فصلنامه فلسفه و فرهنگ
پیاپی: ۱۳۷۸

جدید را جزو اساس کار خود قرار دهیم. به طور کلی پیوند ادبیات گذشته و جدید کم است و شاعران و رمان نویسان معاصر ما راه خود را می‌پیمایند و به ادبیات کلاسیک کمتر توجه دارند.

■ **حقوق شناسی:** توجه من به ادبیات گذشته بر این باور استوار است که هم زیان‌شناسی به عنوان مبنایی برای شناخت ادبیات و هم تمامی نظریه‌های ادبی که در جهان مطرح است، همگی حکم ابزارهایی را دارند که چنانچه به کار شناخت آثار ادبی بیایند باارزشند و وگرنه به ذات خود هیچ‌کدام هیچ ارزشی ندارند. برای ما فارسی‌زبانان که وارث سرمایه‌های عظیم فرهنگی و ادبی هستیم این ابزارها که جهان جدید در اختیار ما قرار داده به شرطی ارزنده است که در خدمت سرمایه‌های ادبی ما باشد. زیان‌شناسی موقعی معنا و ارزش پیدا می‌کند که در خدمت زبان فارسی و آثار فارسی باشد. همین‌طور، نظریه‌های ادبی، چه نظریه‌های زیان‌شناسی بنیاد و چه نظریه‌های دیگر، موقعی ارزش دارند که در خدمت این گنجینه عظیم باشند. ما از نظر وسعت، تنوع و کیفیت آثار ادبی جزو استثناهای جهان هستیم. از استاد نجفی شنیدم که به نقل از دکتر خانلری می‌گفت در میان آثار خطی چاپ نشده ما هنوز دست‌کم دو هزار کتاب هست که به ضرورت باید چاپ شوند و ظاهراً این دوهزار کتاب که فقط «یادبدهای» فرهنگ ما را تشکیل می‌دهند با کل کتاب‌های موجود به زبان لاتین در اروپا برابر است. ما وارث سرمایه‌ای اینگونه هستیم و این حیرت‌انگیز و غرورآفرین است. در سنجش با این مایه از آثار مکتوب، نظریه‌های زیان‌شناسی و نظریه‌های ادبی چنانچه به تنهایی در نظر گرفته شوند، حکم موتورهایی را دارند که وصل به چیزی نباشند. حال چه سودی دارد که این موتورها را همین‌طوری روشن کنی و بگذاری روی میز تا بچرخند؟ این موتورها موقعی مفید خواهند بود که نیروی محرکه‌آثاری باشند که در فرهنگ ما موجود است. من معتقدم زیان‌شناسی جدید و نظریه‌های ادبی جهان موقعی شریف و با ارزشند که در خدمت فرهنگ

ما باشند و بتوانند آن فرهنگ را نو کنند. البته فرهنگ ما هم باید پذیرای این نظریه‌های جدید باشد و بخواهد که امروزی شود. از یاد نبریم که ما ممکن است خیلی حرف برای جهان جدید داشته باشیم، اما آن حرفها را باید با منطق امروز و به زبانی امروزی پسند عرضه کنیم، در غیر این صورت حرف ما را جهان جدید نمی‌فهمد. فکر می‌کنم که اگر زیان‌شناسی و هر نظریه ادبی ارزشی دارد، آن ارزش در همین است که حرفهای قابل طرح فرهنگ ما را صورتی امروزی ببخشد. این درست است که دانشمندان ما حافظ را خوب می‌شناسند (غرض همان نکته‌ای است که دکتر صفوی از تلقی شادروان مینوی با پژوهش دکتر ثمره مطرح کرد) اما این کافی نیست. اتفاقی که دکتر صفوی از آن یاد کرد در سال ۵۴ در تبریز رخ داد. من خود در آنجا بودم. منظور استاد مینوی این بود که ثمره چیزی را ثابت کرده که همه به درستی آن از پیش واقف و قائل بودند. اما به نظر من در کار دکتر ثمره ظریفه‌ای بود که استاد بدان عنایت نداشت. چه دانش استاد استنباطی بود نه استدلالی؛ حال آن که جهان امروز طالب استدلال اندیشمندان است و نه حکم مبتنی بر استنباط آنان. ما باید فرهنگ و ادبیات خود را به گونه‌ای عرضه بداریم که با ذوق و اندیشه امروزی جور باشد. یک مثال بیاورم: به گمان من در سرتاسر کتاب مثنوی مولانا روح رمان جدید غلبه دارد و ما اگر بتوانیم از نمای منظوم آن بگذریم به رمانی می‌رسیم از سنخ و مایه رمان‌های جدید. اما برای نیل به چنین مقصودی باید به شناخت عمیقی درباره رمان و ساختار آن مجهز باشیم و بدانیم چه ویژگی‌هایی اگر در اثری باشد آن اثر سرشت رمان پیدا می‌کند.

□ **جعفری:** خارج از حوزه زیان‌شناسی، ادبیات هم هست و این مطلبی که آقای دکتر اشاره کردند جزوی از یک کل فرهنگی است که در عرصه‌های دیگر فرهنگ هم همین انقطاع است و فقط مربوط به زیان‌شناسی و ادبیات نیست. به طور کلی فرهنگ جدید با فرهنگ قدیم پیوند ارگانیک نیافته است. در فلسفه، در فکر، در جامعه‌شناسی و در روانشناسی و علوم انسانی نیز همین طور است.

□ **محمدخانی:** در ادبیات چون سابقه کهن داریم این اهمیت بیشتری می‌یابد. چون ذخایر فرهنگی کهن تر و عمیق تری داریم که می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. اما در جامعه‌شناسی نظریه‌هایی وجود دارد که صد سال است از غرب آمده و ریشه در فرهنگ کهن ما ندارد.

□ **جعفری:** البته دانشگاه‌ها کم کاری و مشکل داشته‌اند. مثلاً فرض کنید جامعه‌شناسی یا فلسفه‌ای که در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود با آنچه که در تونس تدریس می‌شود باید تفاوت‌هایی داشته باشد و نتیجه‌اش باید متفاوت باشد باید دید گروه‌های دانشگاهی چه کار کرده‌اند، مثلاً در حوزه فلسفه چقدر توانسته‌اند این پیوند را ایجاد کنند. فقط مسئله ادبیات نیست.

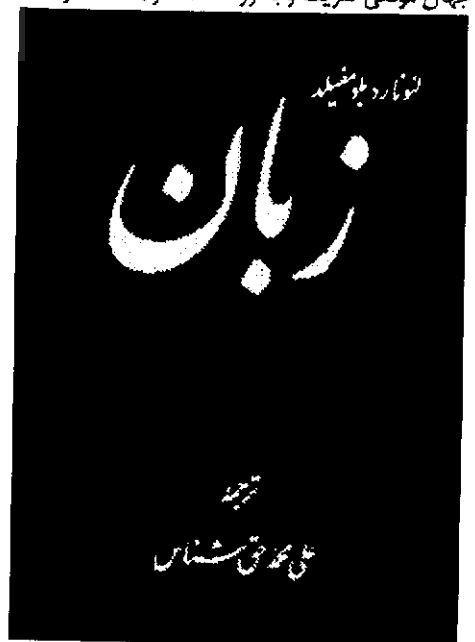
■ **حقوق شناسی:** به نظر می‌رسد که ما یک شخصیت گسسته پیدا کرده‌ایم. ما از یک طرف به شدت سنتی هستیم و از طرف دیگر به شدت مدرنیست. یکی از دوستان می‌گفت که از کوچه‌های قم می‌گذشتم دیدم روی دیواری کاهگلی تابلویی نصب شده و روی آن نوشته شده آکادمی علوم انسانی. در ما گسلی ایجاد شده، در ما شکستگی‌ای ایجاد شده که در پیشینیان ما وجود نداشته است. این را مقایسه کنید با حافظ. حافظ در سطح و ساحت فرهنگ خودش، معاصر با خودش و معاصر با فرهنگش است و معاصر با ۴۰۰-۵۰۰ سال پیش از خود. در نهاد او شکاف و شکنی نیست و میان او و فرهنگش هیچ گسلی به چشم نمی‌خورد. لاقلاً با فرهنگ اسلامی است و معاصر آن است و در واقع ورای زمان و مکان است. آنجا که او است همه چیز فرهنگ همانجا است. خودش به تمامی همانجاست.

در مقابل ما کجاییم؟ نه اینکه تکه تکه ایم؟ نه اینکه قدیمان با جدیدان نمی‌خواند؟ من خود آنچه در جهرم دیده‌ام با آنچه در شیراز دیده‌ام در تعارض است و آن دو یا آنچه در تهران یا لندن دیده‌ام متعارض است. حل این مسئله به نظر من تنها با امکانات و ساز و کارهای جهان جدید میسر است. ما با امکانات و ساز و کارهای کهن نمی‌توانیم معاصر و امروزی شویم، چون معاصربودگی یعنی جهانی بودن ما و جهانی شدن ما. پس این سرمایه عظیم فرهنگی را باید به زبان جهانی، به لگاریتم جهانی، مجهز کنیم. اگر این وضع اتفاق افتد همه دانش‌های جدید ما معنی می‌شود، از جمله زیان‌شناسی ما، جامعه‌شناسی ما، فلسفه ما، روانشناسی ما. در آن صورت هم فرهنگ ما معاصر می‌شود و هم ما در خودمان مستقر می‌شویم و معاصر خودمان می‌شویم.

□ **میلانیان:** بحث‌هایی که مطرح شد واقعاً همگی اهمیت دارد، اما نباید فکر کنیم که فقط جامعه ما دستخوش این مسائل است. ما در جهان دو نوع فرهنگ داریم: یکی فرهنگ ملت‌هایی که سابقه تاریخی چندانی ندارند و در رأسشان آمریکا است که هرچقدر هم قدرتمند باشد، سابقه فرهنگی و سنت تاریخی ندارد. اما ملت‌هایی مثل ایران، چین، فرانسه، ایتالیا، آلمان و روسیه و یونان سوابق سنتی و تاریخی دارند و هر ملتی که سوابق تاریخی آن بیشتر باشد با اینگونه مسائل بیشتر برخورد دارد و اسم این را نمی‌توان شکستگی یا گسل خواند.

به نظر من آنچه مهم است این است که معیاری پویا برای ارزیابی گذشته داشته باشیم و نه معیاری ایستا و هرچه برای زندگی امروزی و ساختار آینده مفید است می‌گیریم و بقیه را در موزه تاریخی می‌گذاریم. این مسئله‌ای است که من سال‌ها قبل در نوشته‌ای به آن اشاره کرده‌ام.

■ **حقوق شناسی:** من حرف شما را در مورد جوامع نظیر امریکا قبول دارم ولی در مورد جوامع اروپایی نه. در آنجا انقطاع فرهنگی نیست، آنچه در آنجا مدرن است تداوم سنت‌های گذشته است، یعنی درحقیقت یک چیز بوده که تحول یافته است. اما در ایران متأسفانه یک نوع



انقطاع فرهنگی وجود دارد. مثلاً همین زبانشناسی جدید ما اصلاً دنبالهٔ دستور زبان قدیم ما نیست. حتی آنچه دستورنویسان غیر زبانشناس امروز قبول دارند، مثلاً آنچه حبیب اصفهانی آورده، آن هم تداوم فرهنگی ما نیست، این یعنی انقطاع پشت انقطاع. اما بنا به گفتهٔ رویینژاد زبانشناسی جدید اروپا با گذشتهٔش انقطاعی ندارد. می‌گوید در سنت‌های مطالعات زبانشناسی اروپایی از تراکس تا چومسکی یک خط ممتد تحولی، یک تداوم وجود دارد. حال آنکه در فرهنگ ما فقط قلال شامخ وجود دارد و جز آن چیز دیگری نیست و میان قلال شامخ گسل هست و شکستگی. تازه وقتی هم در عصر جدید می‌خواستیم دستور زبان فارسی بنویسیم از سنت خودمان استفاده نکردیم بلکه از سنت فرانسوی بهره جستیم. حبیب اصفهانی دستور فارسی را از روی الگوی فرانسوی تدوین کرد و امروزه همین سنت حبیب اصفهانی و پیروانش به عنوان دستور زبان فارسی اصیل قلمداد می‌شود، خب این هم یک گسل دیگر و همین سنت ریشه در دستور زبان فرانسه دارد چوبی می‌شود و بر سر زبانشناسی فرو می‌آید که آن نیز خود انقطاعی دیگر است.

■ **میلانیان:** من این حرف را نمی‌پذیرم و معتقدم این دوگانگی‌ها و تضادها در جای خود سازنده‌اند و اینطور نیست که خواب و زندگی را از من بگیرند، بلکه برعکس می‌توانند به من کمک کنند. کما اینکه نتیجهٔ این درگیری‌ها نیز بد نبوده است. یک جامعهٔ یکدست و کاملاً سنتی و یکپارچه به درد نمی‌خورد.

■ **رفیع‌زاده:** از دکتر حق‌شناس دو مجموعه شعر منتشر شده به نام بودگانی‌ها و بودن در شعر و آینه و این دو مجموعه به هر حال توانسته مؤثر باشد. به نظر من در بودگانی‌ها این قضیه بیشتر محسوس است و آن ذهنیت زبانشناسی ایشان در ساختن و انتخاب عنوان کتاب و هم در خود شعرها مؤثر بوده است. اما در بودن در شعر و آینه این امر کمتر محسوس است. می‌خواهم از ایشان بپرسم که چگونه شد که از این تأثیر زبانشناسی در شعر گریختند.

■ **حق‌شناس:** من در عالم شعر در اختیار شعرم، می‌گذارم شعر در من جاری شود و سرریز کند. شعر در اختیار من نیست، من در اختیار شعرم، شعر مثل عطسه‌ای است که می‌آید، حالا هر کاری کنی که نیاید باز هم می‌آید. من تلاشی نکردم که شعرم اینطور یا آنطور از کار درآید، بلکه درگیری‌های ذهنی من با مسئله‌ای خاص سبب شده که شعرم اینگونه یا آنگونه شود. بعد هم که آن درگیری تمام شده و مسئله‌ای دیگر پیش آمده، شعری دیگر مناسب وضع جدید در من پدید آمده است. آنچه در بودگانی‌ها و بودن در شعر و آینه آمده، همگی همین‌طور سروده شده‌اند. کسانی هم مثل دکتر میلانیان هستند که معتقدند شعرهای من اینها که چاپ شده نیست، بلکه آنهايي است که هنوز چاپ نشده است.

■ **میلانیان:** باید بگویم که من از شعرهای دکتر

حق‌شناس از همان آغاز خیلی خوشم می‌آمد. وقتی بودگانی‌ها را خواندم، گفتم راستش از این مجموعه آنقدر خوشم نیامد و حالا می‌فهمم که این از تأثیر زبانشناسی است. اما بسیاری از دوستان از بودگانی‌ها بسیار لذت برده‌اند ولی من از فصل «شعرها» در مجموعه بودن در شعر و آینه بسیار لذت برده‌ام. در نتیجه می‌بینیم که برداشت افراد نیز جنبه‌های متفاوتی دارد و نیز معیارهای ذهنی مختلف دارد که نمونهٔ آن نیز مطرح شد. متأسفانه این دو کتاب به خوبی توزیع نشده و ممکن است خیلی‌ها دکتر حق‌شناس را به عنوان زبانشناس بشناسند ولی به عنوان شاعر برجسته نشناسند. هرچند که ممکن است صد سال دیگر فقط شعرهای شما را بخوانند نه مقالات زبانشناسی و ترجمه‌ها پتان را.

■ **حق‌شناس:** کاشکی تاریخ آنچه را دوپست سال دیگر می‌خواهد بدهد الآن می‌داد. راستش وقتی صحبت از شعر من می‌شود خیلی خجالت می‌کشم. در جامعه‌ای که این همه شاعر خوب است من چه کاره‌ام؟ من خودم را شاعر نمی‌دانم، هرچند گهگاه شعری هم گفته باشم، ولی خودم را به معنی واقعی شاعر نمی‌دانم. اما نکته‌ای در حرف آقای رفیع‌زاده بود که مایلیم گسترش بدهم. نکته این بود که در شعرهایم تنوع وجود دارد، این را خیلی‌ها به من گفته‌اند. این تنوع از موقعی که شروع کردم به شعر گفتن در شعرهایم وجود داشته است. من اول قصیده می‌گفتم، بعد غزل، بعد رباعی، و بعد شعر محلی می‌سرودم و رفته رفته مثنوی و چهارپاره تا برسیم به شعر نو، یعنی جایی که از شعرهایم بازی «ادبیت» تکیده و به «شعریت» شعر توجه شده و دیگر شعرهایم نه وزن دارد و نه قافیه. این تحول زبانی به نحوی نمایشگر وضع زمانه‌ای است که در آن زندگی کرده‌ام. من از یک شهر به شدت سنتی با فرهنگی به شدت خاص و محلی می‌آیم. در خانواده‌ای به شدت سنتی متولد شده‌ام. یاد می‌آید اولین فکرهایی که، فرضاً، در زیر درخت کناری (=درخت سدر) در دشتی به نام «دشت شهدا» به مغزم خطور می‌کرد دربارهٔ این بود که چگونه مراسم عاشورا را در محلهٔ خود بهتر از محله‌های دیگر برگزار کنیم. من از ذهنیتی اینطوری شروع کرده‌ام و این ذهنیت کم‌کم بسط پیدا کرده و عوض شده. در این ۶۰ سال که از عمرم گذشته هیچ دهه‌ای نبوده است که جامعهٔ ما و به همراه آن زندگی ما، تکان‌های شدید نخورده باشد و با گسل‌های عظیم رو به رو نشده باشد. درست است در جاهای دیگر جهان هم وضع کمابیش همین‌طور بوده؛ مثلاً درست است که کمابیش در همین زمان جنگ دوم جهانی هم در دنیا صورت گرفته است. ولی در جاهای دیگر وقتی جنگ جهانی دوم تمام شد مردم برگشتند سر همان زندگی قبلی خودشان و خرابی‌های همان زندگی را تعمیر کردند. ولی در اینجا هر بار که تکان‌های سیاسی، نظامی یا فرهنگی پدید آمده، آنچه پس از آن پیدا شده با آنچه پیش از آن بوده به کلی فرق داشته است؛ و ما در این کشتی بی‌لنگر کژ می‌شده‌ایم و مژ می‌شده‌ایم و پیش می‌رفته‌ایم. تو گویی ما را مثل توده‌ای خمیر

مرتب ورز می‌داده‌اند. به ما شکلی می‌داده‌اند و شکلمان را از نو عوض می‌کرده‌اند و این است که تنوع و تغییر تو گویی به صورت نام دیگر ما درآمده، و این وضع پیدا است که در شعر من هم وجود دارد.

■ **رفیع‌زاده:** آقای دکتر به نظر من مشغلهٔ زبانشناسی شما، ما را از وجود یک شاعر برجسته محروم کرد، چون وقت شما را زبانشناسی گرفت. حالا می‌خواهم عکس این قضیه را بپرسم که شعر در زبانشناسی شما چه تأثیری داشته است؟

■ **حق‌شناس:** زبانشناسی مرا از یک شاعر خوب بودن محروم ساخته و شعر هم مرا از یک زبانشناس خوب بودن محروم کرده. ظاهراً بهار است که می‌گوید: هر که هم درزی است و هم قنّاد

بازآرد به هر دو کار فساد
جامهٔ خلق از اوست شه‌داندود

پشمکش نیز هست پشم‌آلود
وضعیت من هم اینگونه است. زبانشناس بودن مرا از شاعری محروم کرد و شاعری از زبانشناس بودن. البته من حرف شما را می‌پذیرم. هر که یکجاست همه جاست و هر که همه جاست هیچ جا. ما متأسفانه در به در شدیم و در به دری جزئی از سرنوشت نسل من است. دست حوادث پیوسته ما را از گوشهٔ امن مان بیرون رانده. از اولین خاطره‌های کودکی که به یاد دارم، یکی این است که پشت‌بام خانه در چهارم نشسته بودیم، با پدرم آمده بودیم بالا تا از خانهٔ همسایه‌مان که سرهنگی بود و رادیو داشت، داستان ترور رزم‌آرا را بشنویم. دومین خاطره به‌سببیتنگ جوان‌های چهارم مربوط می‌شود. دورهٔ مصدق بود و جوان‌ها ریخته بودند در بازار و یکی چیزی را فریاد می‌زد و بقیه هم جوابش می‌دادند و من بچه بودم و نمی‌دانستم چه می‌گذرد. بعدها فهمیدم که طرفداران حزب توده بوده‌اند و بعد مصدق، و بعد نهضت‌های دیگر و همین‌طور پشت سر هم...

ما درواقع کودکان تحول و تغییر هستیم. اینطور آدمی البته استقرار پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند از چنبرهٔ

زبان

درآمدی بر مطالعهٔ سخن گفتن

ادوار دسایر

ترجمهٔ علی محمد حق‌شناس

سردش

تهران ۱۳۷۶

تحول و تغییر بیرون بزند. نمی تواند فقط یک چیز باشد: یک شاعر، یا زبان‌شناس، ناگزیر همه چیز می شود و هیچ چیز.

□ جعفری: دکتر حق شناس سلیقه خاصی در ترجمه دارند و مهمترین ویژگی ایشان این است که به مترجم جرئت می دهند و دست مترجم را در زبان فارسی باز می گذارند و به پای بندی های لفظی که ترجمه را نامفهوم می کند اهمیت نمی دهند. از ایشان می خواهم که دغدغه های خود را در کار ترجمه و نظریه ترجمه توضیح دهند.

■ حق شناس: ترجمه و مترجمی به طور کلی با مشغله قاصدی و قاصد بودن فرق دارد. این نیست که شما یک بیک ساده باشید تا اطلاعات موجود در یک متن یا در یک زبان را در جامعه ای دیگر و به زبانی دیگر صرفاً بازگو کنید. ترجمه امر خلاق است، نوعی خلقتگری است، شما وقتی متنی یا کتابی را می گیرید تا ترجمه کنید، در واقع همان ادعایی را دارید که نویسنده دارد. یعنی می خواهید متن یا کتاب مزبور را دوباره تألیف کنید. پس حق دارید که در تألیف مجدد این کار، خلاقانه عمل کنید؛ خلاقانه ولی با قبول تعهد فقط به پیام و سبک همین و فقط همین. ضمناً می بینید که تأکید من روی متن است؛ مترجم، جملات، کلمات، عبارات و بخش های جدا جدای متن را ترجمه نمی کند، بلکه کل متن را یک جا و همراه با یک پیام به هم پیوسته که تکه تکه نیست و مثل آب دریا یکدست است ترجمه می کند، بنابراین کار ما در مقام مترجم این است که متن بسازیم. پس وقتی پیام متن را به روشنی گرفتیم و حرف مؤلف را به خوبی دریافتیم، از آن به بعد حق داریم که در چهارچوب زبان خودمان و به پیروی از رسوم و سنت های پیام رسانی موجود در زبان و فرهنگ خودمان به بازآفرینی متن همت گماریم؛ البته با حفظ همه تأکیدها و همه سایه روشن های مختلف متن اصلی.

□ محمدخانی: آقای دکتر نزدیک به ۱۵ سال است که شما مشغول کار بر روی فرهنگ انگلیسی - فارسی هستید. چه انگیزه های موجب شد که دست به کار فرهنگ نویسی بزنید و با وجود فرهنگ های موجود چه چیزی را کم دیدید که فرهنگ دیگری تألیف کنید؟

■ حق شناس: صادقانه باید بگویم که مرا وادار به این کار کردند، در واقع به درون این کار هلم دادند. من نه قصد بازسازی زبان داشتم و نه قصد روزآمد کردن واژگان زبان فارسی و نه قصد در ارتباط قرار دادن این زبان با زبانی دیگر. یک آدم ساده بی تجربه در زمینه فرهنگ نویسی بودم. عده ای از من خواستند فرهنگ حییم را روزآمد کنم. من هم با دکتر سامعی در دانشگاه تهران آشنا شده بودم و می دانستم که این مایه را دارد و از او دعوت کردم که این کار را با هم انجام دهیم. می شود گفت که من هم ایشان را هل دادم و شروع کردیم به روزآمد کردن فرهنگ حییم. دیری نگذشت که دیدیم

روزآمد کردن آن فرهنگ کار دشواری است بلکه اصلاً کار ناممکنی است چون فرهنگ مزبور با همه غنای واژگانی اش فاقد مبانی علمی است. این فرهنگ های دوزبانه که تا کنون نوشته شده اند، فرهنگ های استاد - شاگردی اند، کسی در کارگاه استاد یاد گرفته یا خودش بدون هیچ گونه منطق یا زمینه نظری فرهنگی را ساخته است. کاری صرفاً ذوقی بوده است بی هیچ مبنا نظری و علمی. وانگهی زبان فارسی در عرض این ۶۰ سالی که بین ما و حییم است به کلی و ماهیتاً عوض شده است، موقعی که حییم کار می کرده زبان فارسی، زبان یک جامعه سنتی بوده و در آن تقسیم کار صورت نگرفته بوده و تخصصی نشده بوده است. اما موقعی که ما کار را شروع کردیم زبان فارسی در حال تخصصی شدن بود، یعنی در هر زمینه علمی، فنی، فلسفی یا هنری مجموعه ای از اصطلاحات آن زمینه فراهم شده بود؛ از علوم پزشکی، روانشناسی، زبانشناسی گرفته تا علوم دیگر. پس دیگر نمی شد فرهنگی را که متعلق به یک زبان سنتی بود الگو قرار داد یا آن را به فرهنگی برای زبان رو به تخصصی شدن امروز بدل کرد. این است که تصمیم گرفتیم کار تازه ای انجام دهیم کم کم دارید می بینید که آدم چه طوری گرفتار می شود و به درون حوزه ای که نمی خواسته هل می خورد، ابتدا فکر کردیم سه ساله تمام می شود، سه سال گذشت، شش سال گذشت، دوازده سال هم گذشت و تمام نشد. الان در آستانه شانزده سالگی است و تازه انگار دارد تمام می شود. درباره این کار، باید خاضعانه بگویم که سهم دوستان همکار من در پدید آمدن این فرهنگ و لذا سهم آنان در توفیقی که احتمالاً نصیبش خواهد شد، کمتر از سهم من نیست. ما همگی به یک اندازه تجربه داشتیم و کار را با خام دستی شروع کردیم و در جریان این کار و با خود آن پخته شدیم. این فرهنگ از یک طرف مبتنی است بر مجموعه ای از اصول و مبانی دانش فرهنگ نگاری جدید و واژگان شناسی و معناشناسی و از طرف دیگر بر مجموعه ویژگی ها و دستاوردهای علمی فرهنگ های اروپایی، البته در حدی که امکان انتقال آن ها به فارسی وجود داشته. فرهنگی است که به لحاظ چهارچوب نظری و به لحاظ ساختار و شیوه عرضه اطلاعات، به گمان ما ممتاز است. شیوه عرضه برابرها در این فرهنگ طوری است که مترجم را همراه نمی کند یا دانشجو را سرگردان نمی کند. در این فرهنگ برابرها را همراه با انواع اطلاعات سبکی و موقعیتی و بافتاری و علمی و جز آن در مقابل هر کلمه به دست داده ایم، طوری که مثلاً، دانشجویی که پزشکی می خواند یا مهندسی یا ادبیات یا روانشناسی یا، فرضاً مترجمی که معادلی عامیانه یا رسمی یا کهنه می خواهد به راحتی بتواند به مطلوب خود برسد. ما این مایه از دقت و ظرافت و این سطح از ساختار علمی را تا حد زیادی مدیون دکتر سامعی هستیم.

باید توضیح دهم که دکتر سامعی از یک طرف فوق لیسانس فرهنگ نگاری است و از طرف دیگر رساله دکتری خود را در زمینه ساخت واژه نوشته و در این مورد نیز انصافاً کار کرده است. به هر حال، باید بگویم که اگر در شعر یا در زبانشناسی به جایی نرسیدم، لاقلاً، به

همت دوستان همکار در امر فرهنگ نویسی به توفیقی چشمگیر راه بردم، اگر آن شاعری که می خواستم از خود بسازم تحقق نیافت، یا اگر آن زبانشناسی که می خواستم باشم نشدم، خوشبختانه، در فرهنگ نویسی فکر می کنم به یاری دوستان توانستم به جایی برسم. خب می بینید که کجا می خواستم بروم و به کجا رسیدم، می خواستم شاعر باشم، می خواستم زبانشناس باشم، فرهنگ نگار شدم.

□ محمدخانی: این فرهنگ چندجلدی است و در چند مجلد در نظر گرفته اید؟

■ حق شناس: در این مورد حتماً دکتر سامعی بهتر می تواند توضیح بدهد. در هر حال، ما می خواستیم یک فرهنگ عمومی تألیف کنیم. صرف نظر از تعداد مجلداتش، فرهنگی که نیازمندی های یک فارسی زبان، مثلاً، تا حد دکتری را در محدوده زبان عمومی در خود داشته باشد. هیچ نمی خواستیم و حالا هم نمی خواهیم آنچه صرفاً مربوط به حوزه های تخصصی می شود در آن بیاوریم. البته می خواستیم آنچه از حوزه های تخصصی در زبان عمومی تحصیل کردگان تا همان حد دکتری وارد شده همه را در فرهنگ خود بیاوریم. ولی می دانستیم، و می دانیم، که ورود به حوزه های متخصصاً تخصصی کار فرهنگ نگار عمومی نیست و برای آن کار باید از متخصصان هر حوزه خواست تا فرهنگ تخصصی آن حوزه را بنویسد. این هدف ما بوده. و ما واقعاً می ترسیدیم مبدا فرهنگمان از سه جلد بیشتر شود. در نتیجه با دقت تمام کار می کردیم تا بی آنکه به تمامیت فرهنگ عمومی خود لطمه بزنیم، آن را بیش از حد معقول حجیم و «گنده» از کار درنیاوریم. و این در گرو آن بود که واژه های صد درصد تخصصی حوزه ها را به متخصصان اندک شمار آن حوزه ها بسپاریم. فکر می کنم حدود ده فرهنگ را زیر و رو کردیم از جمله فرهنگ های Webster's New World, Long-man, Random House, Co-build, Learner's Robert (المورد، فرهنگ حییم، Third International و OED که مدام به آن مراجعه می کردیم. ما سعی کرده ایم به مقتضای نیازمندی های جامعه ایرانی یک فرهنگ عمومی در چهارچوب دانش های مربوط امروز بدست دهیم، چون به خوبی واقفیم که مشکل جامعه فارسی زبان در زمینه فرهنگ عمومی است. جالب است که وقتی کار تمام شد با کمال تعجب دیدیم که فرهنگ ما بیشتر از دوهزار صفحه نمی شود. حیرت کردیم که چطور ممکن است؟ اشخاص دیگر که فرهنگ های ۷-۶ جلدی نوشته اند باز هم گله دارند که فرهنگشان نا تمام است ولی ما با اینهمه زحمتی که کشیده ایم تنها دوجلد شده است! اول به کار خود شک کردیم که حتماً یک جای کارمان اشکال دارد. بعد که در زبان های مختلف جستجو کردیم و با کتاب شناسان خبره، از جمله با دوست دانشمند کامران فانی، مشورت کردیم و خواهش کردیم که در شبکه اطلاع رسانی کتابخانه ملی جستجو کند و ببیند آیا در هیچ زبانی فرهنگ دوزبانه بیش از دو جلد وجود دارد یا

نه، باز با کمال تعجب به این نتیجه رسیدیم که در هیچ زبانی فرهنگ دوزبانه بیشتر از یک جلد و حداکثر دو جلد وجود ندارد. آنگاه بود که متوجه شدیم کار ما که بر مبانی و اسلوب علمی استوار بوده و در آن فقط ارائه صحیح مدنظر بوده و حتی الامکان از حشو و زوائد به دور مانده و کسی در آن کتابسازی نکرده و تنها سعی شده که مجموعه برابرهای موجود در یک زبان (زبان فارسی) برای لغات عمومی زبان دیگر (زبان انگلیسی) در آن به دست داده شود، لاجرم بیش از دو جلد نمی توانسته باشد. و این کشف عجیبی بود برای ما، این که بینیم در هیچ جای جهان و در هیچ زبانی فرهنگ دوزبانه چند جلدی وجود ندارد و چنان چیزی جزو ساخته های ایرانی است.

□ میلانیان: نکته ای که در تایید حرف شما باید عرض کنم این است که فرهنگ های یک زبانه هم که چند جلدی می شود به خاطر زیادی مثالها و شواهد است. در صورتی که معانی و تعداد لغات آنقدر زیاد نیست.

□ سامعی: یک تفاوت اساسی بین فرهنگ های یک زبانه و دوزبانه وجود دارد. فرهنگ های یک زبانه در یک شکلی میراث زبانی جامعه را ضبط و ثبت می کند و این میراث بسته به اینکه چقدر مختصر و چقدر مفصل باشد حجم فرهنگ می تواند بالا یا پایین برود. این میراث برای جامعه انگلیسی زبان یا فرانسه زبان و حتی جامعه فارسی زبان خیلی مشحون و پر و پیمان است، در نتیجه فرهنگ های یک زبانه خیلی عظیم خواهد شد. برای جامعه ای مثل جامعه آلبانی زبانها فی المثل اگر بخواهد یک فرهنگ جامع در زبان آلبانی نوشته شود، چقدر می تواند باشد و مگر چقدر ادبیات آلبانیایی وجود دارد که بخواهد فرهنگ شود؟ اما فرهنگ های دوزبانه مجموعه های کاربردی هستند و شما می خواهید با آن سفر کنید، ترجمه کنید، زبان خارجی یاد بگیرید و... و بیشتر از این نمی خواهید کار کنید، در نتیجه یک مجموعه کاربردی نباید در شکلی باشد که شما نتوانید با آن کار کنید، چون در این صورت نقض غرض خواهد بود. اگر هم نیازهای استفاده کنندگان، نیازهای بسیار متنوعی باشد، طوری که لازم شود مجموعه خیلی عظیمی شود، به دلایل کاربردی بهتر است که کوچک و خرد شود. به همین دلیل می بینید که ممکن است حوزه هایی که لازم است زبان فارسی و انگلیسی بر هم منطبق شود بسیار متنوع است. مثلاً شما حوزه فیزیک، شیمی، زیانشناسی و ادبیات و...

ممکن است داشته باشید ولی بهتر است که برای هر کدام از اینها یک مجموعه تخصصی کوچک دربیاید، برای اینکه نیاز کاربرها یک نیاز خاص است. هیچ وقت هیچ کاربری همزمان به لغات فیزیک، شیمی، زیانشناسی و... احتیاج ندارد. به همین دلیل در زبان های مختلف فرهنگ های دوزبانه از دو جلد تجاوز نمی کند، زیرا غیر کاربردی خواهد بود و حجم یک کتابخانه را اشغال خواهد کرد.

■ حق شناس: در تکمیل حرف دکتر سامعی این نکته را هم می توان اضافه کرد که اگر لغات تخصصی همه رشته ها را وارد فرهنگ عمومی بکنیم خواه ناخواه هزینه ای سنگین بر دوش هر خریداری می گذاریم که فقط فرهنگ عمومی می خواهد به علاوه اصطلاحات یک یا دو زمینه تخصصی را و نه همه زمینه ها را، ولی وقتی همه اصطلاحات را در یک فرهنگ عمومی جمع می کنیم، در واقع جامعه را مجبور می کنیم که مثلاً یک چیزی در حدود ده - پانزده هزار تومان برای هر نفر بیش از آنچه لازم است هزینه کند تا به یک فرهنگ عمومی دست یابد.

□ سامعی: من چون افتخار همکاری با دکتر حق شناس را داشتیم لازم است نکته ای را یادآور شوم و تجربه خود را بگویم. این جلسه متعلق به دکتر

حق شناس است و ممکن است ایشان جنبه هایی را که مستعلق به خودشان است نگویند. من دانشجوی فوق لیسانس بودم که دکتر حق شناس به من پیشنهاد کردند برای ویرایش حمیم با ایشان همکاری کنم. در واقع من یک دستیار بودم، نه مؤلف بودم و نه تجربه و دانشی داشتم. دکتر حق شناس به جنبه ای از شخصیت خودشان اشاره کردند، وقتی صحبت از نظریه ادبی شد و گفتند تأسف نمی خورند از اینکه به نظریه ادبی خود نپرداختند برای اینکه معلم هستند و در واقع توانسته اند از طریق معلم بودن فضایی ایجاد کنند تا دیگران کار بکنند و این را یک فضیلت دانستند. من سوای اینکه شاگرد ایشان بودم و این تجربه را داشتم، این جنبه را به طور بسیار محسوس تر و برجسته تری در جریان این همکاری هر روزه و پانزده ساله دیدم، بجز نه ماه اخیر که در خدمتشان نبودم، در تمام این پانزده سال هر روز با دکتر حق شناس کار کردم مگر اینکه کلاس داشتم و سر کلاس ایشان رفته ام. من این جنبه را کاملاً دیدم و فکر می کنم ایشان توانستند نه تنها برای خودشان و نه تنها برای کار بلکه برای من و برخی کسانی دیگر که با ایشان همکاری می کردیم یک فضایی ایجاد بکنند که اگر ما هم یک سهمی در این فرهنگ داریم این را فضایی که ایشان ایجاد کردند موجب شده، نه اینکه به خودی خود، ممکن است من ویژگی هایی داشته باشم،



هر آدمی یک ویژگی‌هایی دارد ولی اگر مثلاً دکتر جعفری که فرهنگ‌نگار نیستند در آن فضا قرار می‌گرفتند خیلی در آن زمینه برجسته می‌شدند و شاید سهمشان از من بیشتر می‌شد، بنابراین نباید اهمیت آن فضا و شرایطی که آن فضا ایجاد می‌کرد نادیده بگیریم. و اگر ما در این کار سهمی داریم باید بدانیم که این را دکتر حق‌شناس بخاطر ویژگی‌های شخصی خودشان ایجاد کردند، تا ما بتوانیم نظر دهیم، حرف بزنیم، ذهنمان بیالده، بحث کنیم، نترسیم، مخالفت نکنیم، حتی جسارت نکنیم و از رهگذر این فضا امکانات تازه متولد شود. بنابراین، در این فرهنگ که انشاءالله فرهنگ خوبی خواهد بود و می‌تواند خدمتی کند به زبان فارسی و فرهنگ زبان فارسی، فکر می‌کنم که سهم دکتر حق‌شناس در ایجاد آن بیش از یک مؤلف است، هرچند که ایشان خود پیشنهاد کردند و این افتخار را به ما دادند که من و دیگر همکاران جزو مؤلفان تلقی شویم ولی به هر حال همین سهم مؤلف بودن ما را نیز ایشان ایجاد کرده‌اند نه قابلیت‌های خود ما. به نظر من این مسئله بسیار مهمی است در امر انتقال تجربه و دانش در ایران.

□ صفوی: دوستان همه حرف‌ها را گفتند اما از معلم بودن استاد اصلاً بحث نشد. من خیلی فکر کردم که این مسئله را چگونه مطرح کنم، فکر کردم با یک پرسش فلسفی شروع کنم. ببینید ما می‌گوییم صوت در اصل یک انرژی است که هوا را به نوسان درمی‌آورد و صدایی به پرده گوش می‌رسد. حال جایی را در نظر بگیرید که از آنجا آبشاری در حال پایین ریختن است. اگر هیچ‌کسی آنجا نباشد، آیا این آبشار صدا دارد یا نه؟ واقعاً چون کسی این صدا را نمی‌شنود، این آبشار صدایی ندارد. صدا زمانی مطرح است که کسی آنرا بشنود. یک آبشاری از ۲۴-۲۵ سال پیش حرکت کرده، البته از موقعی که من در جریان هستم، پس آبی در جریان بوده و یک مجموعه گوش‌ها این صداها را شنیده‌اند، خیلی‌ها نیز صداهایی را شنیده‌اند ولی نفهمیده‌اند صدای آبشار در اصل کدام است. در این ۲۲-۲۳ سالی که شاگرد استاد بوده‌ام، یک چیز خاصی را از تدریس ایشان آموخته‌ام و آن این است که چگونه می‌توان قسمتهای حاشیه سفید کتاب را تدریس کرد. متن کتاب را خیلی‌ها می‌توانند تدریس کنند، اما سر کلاس چه چیزی گفته شود که دائماً جرقه‌هایی برای بعضی‌ها زده شود، این را یک تعدادی از ما از استاد آموختیم. من به یاد دارم که پدرم همیشه می‌گفت آب

اقیانوس بالا و پایین نمی‌رود، این آب برکه‌ها و جوی‌هاست که پر سر و صدا جاری می‌شود. من این را از پدر آموختم و از استاد چیز دیگری آموختم که به آب این اقیانوس نباید زیاد غرّه شد. ببینید حدود سه ساعت است که در اینجا صحبت می‌کنیم و می‌گوییم استاد شما شاعر هستید، می‌گویند من شاعر نیستم، می‌گوییم شما زبان‌شناس هستید، می‌گویند می‌خواستیم شاعر شوم، هلم دادند به طرف زبان‌شناسی، می‌گوییم استاد شما مترجم هستید، می‌گویند من مترجم نیستم. این خیلی سخت است در شرایطی که انسان می‌تواند بگوید من مترجم، مؤلف، زبان‌شناس و شاعرم و همه تأیید بکنند برخلاف آن عمل کند و بعد آدم‌هایی که این صدا را شنیده‌اند، مثلاً ببینید دکتر سامعی در چند دقیقه پیش چگونه صحبت می‌کرد.

خیلی لازم است که شخصی در روند فکری آن صدایی را بشنود که قرار است آن صدا شنیده شود. استاد دانشجویان زیادی داشتند. دانشجویانی که ممکن است الان اطلاعات زبان‌شناسی خود را از دست داده باشند یا اینکه اطلاعات زبان‌شناسی بسیار قوی داشته باشند. ولی آیا قرار بود استاد فقط زبان‌شناس تربیت کنند؟ ایشان این کار را نکردند و یک سری افراد عجیب و غریبی را انتخاب کردند که خودشان می‌گویند ای‌تان شاگردان من هستند. اگر من بگویم در محضر فلان استاد تحصیل کردم، شاید آن استاد مرا به شاگردی قبول نداشته باشد، ولی وقتی استادی می‌گویند این شخص شاگرد من است حتماً ویژگی خاصی در این آدم وجود دارد. همیشه از استاد شنیده‌ام که می‌گویند دکتر سامعی شاگرد من است و من هم همیشه دنبال این بوده‌ام که دکتر سامعی چه ویژگی‌ای دارد که استاد اینگونه می‌گویند. ببینید در جملاتی که چند لحظه پیش دکتر سامعی درباره فرهنگ‌نویسی گفتند دقیقاً مشخص می‌کند که دکتر حق‌شناس چه چیزی به دکتر سامعی و شاگردان دیگرش آموخته است که هر استادی نمی‌تواند بیاموزد. این ویژگی دکتر حق‌شناس چیزی است که در مترجمی، فرهنگ‌شناسی، زبان‌شناسی و شاعری نمی‌گنجد و این، آموختنی است.

■ حق‌شناس: در پایان باید بگویم که من در برابر لطف و محبت دوستان چیزی برای گفتن ندارم، اما امیدوارم توانسته باشم یک صدم آنچه دوستان به من محبت دارند، مؤثر واقع شده باشم. در هر صورت در سن و سالی که من دارم، خوش است که آدمی ببیند مقبول طبع تعدادی صاحب‌نظر واقع شده و احساس تنهایی نکند. این تنها نبودن من بزرگترین پاداش برای من

است، من تنها نیستم، دوستان دانشگاهی، چه آنهایی که همکار من بوده‌اند و چه آنهایی که با من درس خوانده‌اند در زندگی با من هستند و این خیلی زیباست. البته اجازه بدهید که در اینجا به نکته مهمی اشاره کنم که شاید درسی باشد، چون برای من درس بوده و آن اینکه فرهنگ‌نویسی کار یک نفر نیست، یک کار جمعی است، فرهنگ متعلق به همه مردم و همه جامعه است، از اینرو همه جامعه باید در آن شرکت کنند و اگر این فرهنگ را یک نفر می‌نوشت، من یا دکتر سامعی یا خانم نرگس انتخابی، اینگونه نمی‌شد. و این درس همکاری است برای جامعه که برخی از کارها را باید دسته‌جمعی انجام داد و در این کارهای دسته‌جمعی آنچه مهم است داده‌های یک نفر نیست، آمادگی یک نفر است برای قبول داده‌های دیگران.

□ محمدخانی: از همه دوستان که در این بحث و گفتگو شرکت کردند تشکر می‌کنم.

کارنامه

دکتر علی محمد حق‌شناس

- ۱ - آواشناسی، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶.
- ۲ - بازگشت و دیالکتیک، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸.
- ۳ - پند و داستان‌یاب، به همکاری دکتر جامی شکیبی و بهرام معزی قاجار، ناشر: مؤلف، ۱۳۶۶.
- ۴ - بودگانی‌ها (مجموعه شعر)، نشر پارس، ۱۳۶۸.
- ۵ - رمان به روایت رمان‌نویسان، میریام آلوت، نشر مرکز، ۱۳۷۰.
- ۶ - مقالات ادبی، زبان‌شناختی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰.
- ۷ - تاریخ مختصر زبان‌شناسی، رابرت هنری رویترز، نشر مرکز، ۱۳۷۰.
- ۸ - تولستوی، هنری گیفورد، طرح نو، ۱۳۷۱.
- ۹ - بودا، مایکل کریدرز، طرح نو، ۱۳۷۲.
- ۱۰ - سروانش، پیترو ادوارد راسل، طرح نو، ۱۳۷۳.
- ۱۱ - وطن فروش، سامرست موم، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- ۱۲ - زبان، ادوارد سایپر، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
- ۱۳ - بودن در شعر و آینه، (مجموعه شعر) نشر طوطیا، ۱۳۷۷.
- ۱۴ - زبان، لئونارد بلومفیلد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
- ۱۵ - فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی بزرگ، با همکاری دکتر حسین سامعی و نرگس انتخابی، فرهنگ معاصر، زیر چاپ. از دکتر حق‌شناس مقالات متعدد در زمینه‌های زبان و ادب در مجلات علمی و نشریه‌های تخصصی به چاپ رسیده است.